

است و خود را متشکل نیز کرده است (تشکیلات "پایمات"، بمعنای 'خاطره'). در میان دیدگاه های طرح شده اجزاء و عناصر پیشرو و رادیکال نیز وجود دارند، اما رایج ترین انتقادات غالباً از موضع لیبرالی بوده‌اند، و عموماً با خوشبینی تمام به گورباچف و پرسترویکا همراه‌اند.

۷ - مقایسه شیوه های بکار رفته در مبارزه درون حزبی در زمان گورباچف با شیوه های سنتی مشهور به "استالینیستی" آموزنده است. چندی پیش، وقتی گورباچف سرانجام موفق شد بیش از صد تن از اعضای کمیته مرکزی را که با سیاست های او موافق نبودند تصفیه کند، انتشار این خبر با متن استعفای آنها صورت گرفت که فرمولبندی دیگته شده مضمّن کننده آن یادآور ندامتنامه بوخارین در دادگاه استالین بود. اعضای مستعفی کمیته مرکزی، با بوزش از رفیق گورباچف، از آنرو که خود را فاقد تحرک لازم برای تطبیق با سیاست های رهبری میدانند، و قابلیت خدمت در راه سیاست های گورباچف را در خود نمی بیند، از حضور ایشان طلب استعفاء کرده‌اند.

برای سخنگویان بورژوازی غرب، که در سیمای رهبری گورباچف و چرخش در سرمایه‌داری دولتی شوروی پیروزی اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی عظیم خود را میبینند، البته طبیعی است که شتل قهرمان دمکراسی و "پلورالیسم" را به دوش گورباچف بیندازند. اما در این میان حال و هوای جیب های شبه سوسیالیست دیدنی است. اینان که وجدانشان، تنها زیر فشار تبلیغاتی غرب، چنان نسبت به دوران استالین معذب شده بود که تخطی از آداب معاشرت در "زندگی درون حزبی" را استالینیسم مینامیدند، گویی در برابر این قبیل شیوه های توطئه گرانه و جوسازی گورباچف‌یست ها بی‌کفاره بیرگ اند، و همصدا با رسانه های بورژوازی غرب، برای گورباچف بعنوان قهرمان دمکراسی معبود خویش هورا میکشند. پدیده گورباچف محک مناسبی است تا محتوای آنهمه سینه چاک دادن برای "دمکراسی سوسیالیستی" اینان را روشن کند.

۸ - تحلیل گران دیگری این وضعیت را ناشی از یک سازش اجتماعی ننوخته بین دولت و طبقه کارگر در دوران برژنف دانسته‌اند؛ طبقه کارگر در سیاست مداخله نمیکند، به چگونگی هدایت فعالیت اقتصادی کاری ندارد؛ و دولت هم متقابلاً اشتغال و دستمزد را تضمین میکند و برای افزایش شدت کار فشار نمی‌آورد. همین وضعیت را تحلیل‌های دیگری ناشی از امتیزه شدن طبقه کارگر (فقدان شکل‌های سراسری) و شکل اعتراض کارگران امتیزه بازشناخته‌اند. بهررو، مستقل از درست یا نادرست بودن این تحلیل‌ها، بی تفاوتی طبقه کارگر به تحولات در سیستم اقتصادی، و نگرانی او برای زیر سوال رفتن سطح دستمزد‌ها، شرایط کار، و تامین‌های اجتماعی یک واقعیت عینی است.

۹ - در نگاه اول بنظر میرسد فاش گفتن این قبیل مکنونات قلبی سردمداران پرسترویکا به‌صلاح شان نباشد و چنین مواردی را باید بحساب بیانات تصادفی نسنجیده گذاشت. اما واقعیت چنین نیست و تکرار حساب شده تبلیغاتی از همین قبیل یک مولفه دائمی پرسترویکا است.

انقلاب کارگری اکتبر، اگر چه در ادامه‌اش نتوانست سوسیالیسم را برقرار سازد و به نظام سرمایه‌داری دولتی منجر شد، اما اندیشه ضد سرمایه‌داری را ایدئولوژی مسلط جامعه کرد. هر فرودست و زحمتکشی میدانست، و دولت جدید پرورژوایی نیز نمیتوانست اعتراف نکند، که موجب هرگونه فرودستی مناسبات اجتماعی است، و جهل و نداری نه نصیب ازلی بخشی از انسانهاست و نه میتوان فرد را مسئول این وضعیت خویش بازشناخت.

پرورژوایی و دولت در شوروی تا پرسترویکا زیر این فشار اجتماعی، که بزرگترین دستاورد بازمانده از انقلاب کارگری بود، ناچار از دادن امتیازات اجتماعی به کارگران، بخصوص در زمینه تامین اجتماعی، بودند. پرسترویکا، که به راستی نقطه پایان منحنی نظام سرمایه‌داری دولتی در شوروی است، میباید

علاوه بر اقتصاد و سیاست، تبیین ایدئولوژیک مسلط در جامعه را نیز تغییر دهد. این نیاز است که گورباچف و همپالسی هایش را به بیانات عتیقی، از قبیل آنچه در مورد کودکان دیدیم، میکشاند. "فقر عار است". این چیزی بود که نخستین سوسیالیست های دهقانی روسیه در اواسط قرن نوزدهم میباید نخست از مغز دهقانان خارج کنند، و این چیزی است که امروزه در آخر قرن بیستم، گورباچفیسیت ها میخواهند در ذهن کارگر فرو کنند. اگر اقتصاد پس از پرسترویکا باید بر محور رقابت و با انگیزه درآمد متناسب با سود، سودآور گردد، پس از همین امروز میتوان حتی فرزند خانواده کم درآمد (یعنی شاغل در موسسه کم سودده) را در مدرسه و جامعه سرشکسته و انگشت نما کرد.

رجوع به هیچ مکتب سوسیالیستی لازم نیست تا حقوق برابر کودکان مستقل از موقعیت خانوادگی آنها برسمیت شناخته شود. اینکه انسانها مستقل از پایگاه خانوادگی شان برابرنند، اینکه هیچ انسانی را نمیتوان مسئول اعمال دیگری شناخت، و اینکه پیوند خونی و قبیله ای هیچ امتیاز یا فرودستی ذاتی ای به انسان نمیبخشد را، پیشتر از انقلاب بورژوازی فرانسه، نخستین متفکران پس از قرون وسطی بیان کرده اند. این واقعیت که گورباچف "رفرمیست" باید چنان عقاید فتووالی ای را بر زبان آورد که تاجر محافظه کار از بیانش شرم میکند، نشاندهنده اینست که پرکردن فاصله شوروی و غرب تنها با تکنولوژی جدید صورت نمیگیرد، بلکه همراهش کثافات بسیار کهنه ای هم لازم است.

۱. - گورباچف میگوید:

... مردم ما مشتاقند در نقش صاحب دارائی ظاهر شوند، آنها میخواهند نه فقط بیشتر درآمد داشته باشند، بلکه شرافتمندانه آنرا کسب کنند. آنها میخواهند درآمد شان را خود کسب کنند، نه اینکه از دولت تیغ بزنند ... هیچ محدودیتی

نباید باشد - هر فرد باید هر آنچه را کسب کرده دریافت کند.
در عین حال، ما نباید اجازه بدهیم فرد آنچه را کسب نکرده
دریافت کند. (پرسترویکا، ص ۹۸)

پرسترویکا در مورد کارگران راه کسب درآمد بیشتر را کار کردن بالاتر از نرمهای رسمی تولید و کسب مزایا بر این اساس قرار داده است. نرمهای تولید، مطابق طرحهای پرسترویکا، بسیار بالاتر از آنچه در حال حاضر هست تعیین خواهند شد. اما تفاوت در اینست که در دوران برژنفی کارگران را به هوای مزایا به تولید بالاتر از نرم سوق میدادند، و بمجرد اینکه کارگران میزان یا کیفیت تولید را بالاتر از نرم موجود میبردند، همان سطح جدید را نرم پایه اعلام میکردند. پرسترویکا قول داده است که نرم اولیه را در سطح بالایی تعیین میکند، اما "پرداخت مزایا تضمین شده است"، یعنی تا مدتها این نرم پایه را تغییر نمیدهند و تولید بالاتر از نرم قطعاً مزایا دربر خواهد داشت.

۱۱ - کاهش سهم طبقه کارگر از کل تولیدات اجتماعی بسادگی با مقایسه نرخهای رشد پیش بینی شده برای تولید کالاهای مصرفی و تولید کالاهای سرمایه‌ای پیداست. مطابق طرحها و پیش بینی ها، حجم کل کالاهای مصرفی در آستانه قرن بیست و یکم نسبت به سال ۱۹۸۵، ۸۰٪ یا حداکثر ۹۰٪ افزایش خواهد یافت. در همین مدت تولید کالاهای سرمایه‌ای رشد بیشتر از ۱۰۰٪ خواهد داشت. بنابراین، حتی با فرض اینکه فاصله مصرف بورژوازی و طبقه کارگر زیادتیر از آنچه امروز هست نشود (که تمام قرائن حاکی از آنست که دارد بیشتر میشود). سهم طبقه کارگر از کل تولیدات اجتماعی نسبت پائین تری خواهد داشت.

۱۲ - تروتسکیست ها که به سبب تحلیل سنتی آشفته شان از اقتصاد و دولت در شوروی ناگزیرند در برابر نقش محوری اقتصاد در تحولات پرسترویکا کند ذهنی عجیبی از خود نشان دهند، کمپین علیه الکلیسم را مبارزه‌ای اومانیستی و در عرصه اخلاقیات تعبیر کردند (از جمله ارنست مندل در INTERNATIONAL VIEWPOINT NO. 114 ، و در چپ ایران راه کارگر نیز همین را از روی دست مندل رونویسی کرد. راه کارگر تئوریک، شماره ۵)

۱۳ - تغییرات در موقعیت زنان در اثر پرسترویکا محتاج بررسی مستقلی است. واقعیت اینست که تاکنون نیز در شوروی، با وجود حضور برابر (و حتی در عرصه های بیشتر) زنان در تولید، بار کار خانگی نیز، که به دلیل سطح پائین تسهیلات رفاهی عمومی سنگین تر از میزانی است که مقدمات جامعه صنعتی پیشرفته‌ای چون شوروی ممکن می‌کند، تقریباً به تمامی بر دوش زنان بوده است. پرسترویکا این فشار را هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی افزایش می‌دهد. از همین نقل قول هم پیداست که با پرسترویکا، علاوه بر نقش ضربه گیر بی صدای بیکار سازی ها، زنان بار کمبود خدمات اجتماعی را نیز قرار است دوچندان بر دوش گیرند. کمبود مهد کودک ها و مراکز تفریحی و آموزشی برای نوجوانان، فقدان سالنهای غذاخوری عمومی، کمبود لوازم خانگی، دشواری تهیه مایحتاج روزانه در صف های طولی، همه و همه قرار است توسط زنانی جبران شود که "رسالت زنانه خالص" شان، بگفته گورباچف، علاوه بر اینها موظف شان می‌کند برای "خلق یک محیط خوب خانوادگی"، مثلاً با لبخندی سینمایی، آماده پذیرایی از شوهر باشند.

۱۴ - در میان سازمانهای ایرانی راه کارگر، که در رودربایستی چپ رادیکال ایران میبایست روی آوری خود به مواضع سیاسی و ایدئولوژیکی اردوگاه شوروی را زیر پوشش مرزبندیهای بی خاصیتی تعدیل کند، در تمایز خود با

"خروشچفیسیم" به ایده "کمونیسم در یک کشور" [کذا] او انتقاد کرده و این را از موارد معدود لغزش رهبران اردوگاه محبوب خویش به رویزیونیسم شمرد. راه کارگر، برخلاف سایقه و بضاعت واقعی خود، به یکباره تماما به لباس ثوری دان درآمد. انکار نه انکار که اینجا بحث نظری انتزاعی‌ای در میان نبوده و مستقل از صحت و سقم تئوریک، مساله بر سر وعده و وعید شخصی است که زمامداران شوروی در مقطع معینی ناگزیر به مردم داده‌اند. یا راه کارگر، غرق در پنداربافی ایدئولوژیک، اساسا بیخبر بود که به این ترتیب در حقیقت مخالفت خود را با مسکن و ترانسپورت رایگان برای کارگران و زحمتکشان اعلام میکند، و یا میدانتست معنای واقعی این مرزبندی تراشی‌های "تئوریک" چیست، که در اینصورت عمق سقوط و انحطاط ضد سوسیالیستی خود را برملا میکند. بهر حال با ظهور گورباچف و پرسترویکا، راه کارگر که در مقابل این تحولات بنحو قابل پیش بینی به نعل و به میخ افتاده است، از قضا موضع گورباچف درقبال "کمونیسم در یک کشور" خروشچف را موافق طبع خود یافت. تفاوت اینبار در اینست که اینبار، در همراهی با گورباچف، معنای عملی این قبیل مرزبندی ظریف با "رویزیونیسم" اردوگاه اکنون روشن است.

۱۵ - در زمینه مسابقه تسلیحاتی شوروی و آمریکا، و ابتکارات اخیر سیاست خارجی شوروی اشاره‌ای مختصر به چند نکته لازم است. نخست اینکه مسابقه تسلیحاتی بین آمریکا و شوروی خود بازتاب رقابت امپریالیستی ایندو در سطح معینی است. کلا توجه به این نکته لازم است که اساسا سیاست خارجی شوروی، حتی از دوره پیش از گورباچف، خواهان شیفت کردن رقابت هسته‌ای به سطوح پائین تر بوده است. دوم اینکه پیشنهادات و ابتکارات اخیر گورباچف تخفیف رقابت هسته‌ای آمریکا - شوروی را دنبال میکند و نه خلع سلاح کامل هسته‌ای را. شوروی و آمریکا هنوز چند برابر میزان لازم برای نابودی کره زمین سلاح هسته‌ای در اختیار (و در نقاط مختلف دنیا بطور استقرار

یافته) دارند. توافقات اخیر ایندو بشریت را از کابوس یک جنگ هسته‌ای ابدی رها نکرده است. سوم اینکه علاوه بر نتایج مستقیم در زمینه صرفه جویی مالی، سیاست گورباچف در کاهش مسابقه تسلیحاتی کسب پیروزی‌های سیاسی را مد نظر دارد. تعقیب این سیاست فاصله بین امپریالیست‌های آمریکایی و اروپای غربی را (تحت فشار افکار عمومی غرب و همچنین جناح‌هایی از هیات حاکمه اروپا که خواهان تقویت موقعیت مستقل اروپای غربی در برابر آمریکا میباشند) بیشتر میکند. در سطح داخلی نیز، سوی اینک موفقیت‌های گورباچف در این عرصه موقعیت او را در داخل حزب و دولت شوروی تحکیم میکند. تعقیب چنین سیاستی پاسخ به یک فشار افکار عمومی خود شوروی نیز میباشد. مساله جنگ محتمل آتی برای مردم شوروی، که تجربه خونبار و ویرانگر جنگ جهانی دوم را هنوز در حافظه دارند، همواره یک نگرانی آزار دهنده بوده است. تبلیغ تشنج زدائی و صلح خواهی در سیاست خارجی شوروی، تحت فشار همین نگرانی عمومی، یک مولفه ثابت در دوره پس از جنگ بوده است. گورباچف با سیاست تخفیف رقابت تسلیحاتی و کم کردن خطر وقوع جنگ از این زاویه نیز سمپاتی عمومی را در شوروی برمی‌انگیزد و این سیاست نیز، در کنار "علییت"، در خدمت بسیج حمایت افکار عمومی شوروی از پرسترویکا و گورباچف عمل میکند.

۱۶ - وقتی بولتن‌های مباحثات حزب ما درباره مساله شوروی منتشر شد، راه کارگر عمل ما را در ترجمه و انتشار اسناد مباحثات حزب بلشویک بعنوان اقدامی ضد لسنیتی تعبیر کرد. این اسناد در زمان خود در نشریات علنی منتشر میشد، و پس از معنوع شدن در زمان استالین نیز هرکس که یک زبان اروپائی میدانست میتوانست این اسناد را بخواند. گناه ما، از دید راه کارگر، تنها ترجمه و نشر فارسی این اسناد بود که باعث میشد چشم نامحرمان بر آن بیفتند. اما مساله وقتی جالب میشود که همین راه کارگر

غیرتی، که در سند پایه‌ای سازمانش در وحدت با راه فدائی نیز "اشتباهات" و "زیاده‌روی‌های" استالین را امری تاریخی اجتناب ناپذیر خوانده‌بود، و تا پریروز نمیتوانست نام بوخارین و تروتسکی را بدون فحش و لعن تکرار کند، اکنون ناگزیر است اعاده حیثیت از اپوزیسیون‌های استالین را از جانب گورباچف بعنوان گامهای اساسی در راه بسط دموکراسی در شوروی باز پیشنهاد کند. گذشته، وقتی چرننکو مرد عکس او را بعنوان ادامه دهنده راه لنین چاپ میکرد و امروز ناگزیر است دوران خود او را ادامه "دوران رکود" بنامد. و اگر فردایی در کار باشد نیز باید عکس و تفصیلات پرده‌برداری از ستون یادبود قربانیان استالین را چاپ کند. راه کارگر از این عدم انسجام احساس ناراحتی چندانی نمیکند، همانطور که اکثریت فدایی پس از چند سال بقیه درانی برای حکومت افغانستان امروز در نشریاتش این خبر را چاپ میزند که ۷۰٪ از روستاهای افغانستان با این رژیم مخالف اند. راه کارگر نیز گویا خیال میکند تا وقتی دیگران این معلق زدن را به رویش نیآورده‌اند اوضاع بخیر گذشته است. این درک چه خرده بورژوا از انسجام نظری است. برای او حفظ انسجام نظری یعنی آبروداری در برابر دیگران، یا حفظ پیوستگی مواضع سازمانی به ضرب "ترویج" در مخ هواداران. چه خرده بورژوا نمیتواند بفهمد که انسجام نظری به موضوعیت اجتماعی داشتن مربوط است، و سر کردن با عدم انسجام نظری بمعنای رضایت دادن به بی‌ریطی اجتماعی، حاشیه‌ای ماندن، و بی‌تاثیر بودن است. راه کارگر نیز در این سرنوشت مشترک شعب مختلف رو به انقراض فدائی شریک است.

آقان بگیان : سمتگیری های جدید در اقتصاد شوروی

پرسترویکا در اتحاد شوروی یک نوسازی انقلابی کلیت جامعه شوروی است، و محدود به تغییرات اقتصادی نیست. برای من که یک اقتصاددانم، البته، تغییرات اقتصادی بیشتر مورد علاقه است. اما بازسازی اقتصادی‌ای که آغاز شده را نمیتوان از سایر جنبه های پرسترویکا جدا ساخت. ما قصد داریم که آهنگ رشد اقتصادی را افزایش دهیم، اما این از پروسه دمکراتیزه کردن، و آنچه ما گلاسنوست مینامیم، یعنی علنیت بیشتر در تمام عرصه های دولت و سازمان اجتماعی جدا نیست. تغییرات اقتصادی‌ای که در دست انجام‌اند تماما متکی به بازنگری تاریخ شوروی‌اند، بازنگری پیروزی‌ها و شکست‌ها، بازنگری دوره های رفرف و رشد، و همچنین دوره های انحطاط و رکود، بی‌آنکه مکان واقعی ویرانی وحشتناک دو جنگ جهانی و همچنین مبارزه قهرمانانه مردم شوروی برای بقاء و احیاء زندگی در هم شکسته شان را بدست فراموشی بسپاریم.

دو دلیل عمده وجود دارد که چرا اتحاد شوروی باید سیاست های اقتصادی پرسترویکا را اتخاذ کند.

* سخنرانی پرفسور ابل آقان بگیان در دانشکده مطالعات اجتماعی دانشگاه منچستر، انگلستان، در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۷. ترجمه شده از:

ABEL AGANBEGYAN, "NEW DIRECTIONS IN SOVIET ECONOMY", NEW LEFT REVIEW, NO.169, MAY-JUNE 1988

نخست اینکه رشد اقتصادی، همانطور که از جدول زیر پیداست، بنحو معتناهی در دو دهه اخیر کند شده بود:

برنامه پنجساله دوره	درصد رشد تولید ناخالص ملی ظرف ۵ سال (%)	درصد رشد محصولات کشاورزی ظرف ۵ سال (%)
۷۰ - ۱۹۶۶	۲۱	۲۱
۷۵ - ۱۹۷۱	۲۸	۱۳
۸۰ - ۱۹۷۶	۲۱	۹
۸۵ - ۱۹۸۱	۱۶/۵	۶

اینها ارقام رسمی هستند که افزایش قیمت ها را منعکس نمیکنند. اگر افزایش قیمت ها، و همچنین ۴ درصد افزایش جمعیت، را در نظر بگیریم، در حقیقت در پنجسال آخر بطور سرانه هیچ رشدی نبوده است، بلکه اقتصاد در رکود بوده است. در چهل درصد بخش صنایع، تولید در عمل سقوط کرده و این شامل کشاورزی و حمل و نقل هم هست. سطح معیشت دوسوم جمعیت شروع به سقوط کرد. رکود داشت به بحران منجر میشد. تنها پاسخی که ما میتوانستیم بدهیم یک پرسترویکا (بازسازی) تمام و کمال بود. دوم اینکه ریشه های عمیقتری زیر اینها وجود دارد. نزول اقتصادی تصادفا روی نداد، بلکه پروسه عمومیتری را منعکس میکرد. نکته اساسی این بود که شیوه مدیریت اداری در اقتصاد دیگر متناظر با نیازهای جامعه نبود. سیاست های گذشته شرایط جدید اجتماعی را منعکس نمیکردند. بین اشکال کهنه و نیازهای واقعی جاری تعارضی بود. بنابراین به پرسترویکا [بازسازی]

نیاز بود تا براین عدم تطابق غلبه شود یعنی نیاز به یک تغییر و تحول عمیق در جامعه، نه یک بهبود تدریجی، بلکه یک تغییر جهت کیفی و انقلابی که ماهیتش بسیار پیچیده است و تمام جنبه های جامعه را دربرمیگیرد.

تحکیم تامين اجتماعي

جنبه اقتصادی پرسترویکا در اتحاد شوروی در سه جهت مختلف به پیش می‌رود. نخستین آن، تحکیم جهت گیری اقتصاد برای رفع نیازهای اجتماعی است.

سطح معیشت مردم از ظرفیت صنعتی کشور عقب می‌افتاده است. در گذشته اولویت به صنایع سنگین داده شده بود، به نیازهای اجتماعی تنها آنچه که باقی میماند رسیده است. حالا قرار است نسبت منابعی که به نیازهای اجتماعی تخصیص داده میشود افزایش یابد. به این بخش اولویت داده میشود و دیگر مانند گذشته فقط پس مانده به آن نمیرسد. این نکته اصلی است. میتوان مثالهای مشخصی از مسکن، مواد غذایی، بهداشت، و آموزش و پرورش آورد.

مسکن : ۱۷ درصد خانواده ها خانه یا آپارتمان مستقل (یا مجزا) ندارند، و ناگزیرند با خانواده های دیگری در یک خانه یا آپارتمان شراکت کنند. وضعیت بسیاری از دیگر خانواده ها نیز رضایت بخش نیست. از دهه ۱۹۶۰ به بعد ۲۳ درصد کل سرمایه گذارها در مسکن سازی بوده است. ولی فقط ۲ میلیون واحد مسکونی در هر سال (تا ۱۹۸۵) اضافه شده است که میباید جویگوی افزایش جمعیت معتناهی می بود. در عمل نسبت واقعی سرمایه گذاری روبه کاهش داشت. حالا این وضع تغییر خواهد کرد. بطوری که

ارقام مربوطه در ۱۹۸۶ به ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار واحد مسکونی، و در ۱۹۸۷، ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار واحد مسکونی، و با شروع دهه ۱۹۹۰، سالانه ۳ میلیون واحد خواهد بود. ما تا سال ۲۰۰۰، چهل میلیون واحد مسکونی جدید خواهیم داشت، و به این نحو به هر خانوار یک خانه یا آپارتمان مستقل (مجزا) خواهد رسید.

اجاره مسکن خیلی پائین است و $\frac{۲}{۷}$ درصد درآمد است، و این شامل مخارج برق و گرمایش مسکن نیز میشود. ما قصد داریم اجاره ها را در همین سطح نگاه داریم.

مواد غذایی : هیچکس از گرسنگی نمی میرد و بعضی ها، مثل خود من که می بینید، اضافه وزن دارند، اما مصرف سالانه مواد غذایی، نسبت به میزان لازم هنوز به قرار زیر است:

میزان متوسط مصرف سالانه	میزان مطلوب از نظر متخصصین تغذیه ما	
۶۲ کیلوگرم	۷۵ - ۸۵ کیلوگرم	گوشت
۳۴۰ کیلوگرم	۴۲۰ - ۴۴۰ کیلوگرم	شیر
۳۰ کیلوگرم	۶۰ - ۸۰ کیلوگرم	میوه

بخشی از مواد غذایی ما وارد میشود. در برنامه پنجساله ۱۹۸۶-۹۰ واردات مواد غذایی شامل ۴۰ میلیون تن غلات بود (یک چهارم گوشت ما از همین غلات تأمین شد)، با اضافه یک میلیون تن گوشت. واردات مواد غذایی

از محل صادرات نفت تامین شد، و قیمت نفت طی این مدت به نصف رسید. ادامه این وضعیت قابل قبول نیست.

افزایش قدرت خرید عموم مردم تقاضا برای اجناس را بالا برده، بخصوص در مورد گوشت، شیر، و میوه‌جات. و از این لحاظ کمبود دائمی عرضه وجود داشت. قیمت های بائین دولتی برای محصولات غذایی این وضعیت را بدتر میکرد. این قیمت ها ثابت‌اند و معمولا زیر هزینه تمام شده‌اند. مثلا تولید گوشت کیلوئی ۴/۸ روبل هزینه برمی‌دارد، ولی قیمت خرده فروشی آن کیلوئی ۱/۸ روبل است، تولید شیر کیلوئی ۵۸ کوپک هزینه برمی‌دارد و قیمت خرده فروشی آن ۲۸ کوپک است.

در سال ۱۹۸۶ سوبسیدهای مواد غذایی به ۵۸ بیلیون روبل بالغ میشد، و کل بودجه دولت ۴۳۰ بیلیون روبل است. خلاصی از این مخمصه یک مساله اصلی شد.

اقدامات زیر در پرسترویکا پیشنهاد شده است:

الف - افزایش دادن محصولات کشاورزی بمیزان ۱۴/۴ در فاصله سالهای ۹۰ - ۱۹۸۶. اقدامات مهمی برای کشت ائتانسیف [فشرده] اتخاذ شده است. اقدامات اداری - دستورها و سهمیه های تحویل اجباری - فرار است با محرک های اقتصادی، از طریق افزایش قیمت ها (ی محصولات کشاورزی) و بازار آزاد تر جایگزین شوند. هم اکنون در فاصله ۸۷ - ۱۹۸۶ محصولات کشاورزی افزایش یافته‌اند؛ غلات از ۱۸۰ میلیون تن به ۲۱۰ میلیون تن، گوشت از ۱۵/۲ میلیون تن به ۱۸/۷ میلیون تن، لبنیات از ۹۴/۶ میلیون تن به ۱۰۵ میلیون تن. این امر باعث شده تا بتوان از واردات کم کرد، اما معضل هنوز حل نشده، زیرا هنوز همه خانواده ها از فوائد این بهبود برخوردار

نشده‌اند.

ب - اصلاح کردن ساختار قیمت های خرده فروشی تا سال ۱۹۹۰. قیمت های خرده فروشی گوشت و شیر میباید افزایش یابند، و اقدامات جبران کننده‌ای انجام شود تا سطح معیشت سقوط نکند. در این زمینه نگرانی عمومی وجود دارد و قصد بر این است تا مساله افزایش قیمت ها، دستکم چهارماه پیشتر از موعد مقرر تغییر، علنا به بحث گذاشته شود.

بهداشت عمومی : در اواخر دهه ۵۰ و در اوایل دهه ۶۰ اتحاد شوروی در مقایسه با سایر کشورها جلو بود. مثلا نرخ مرگ و میر بین ۶ تا ۷ در هزار (یعنی بهترین در سطح جهانی)، طول عمر متوسط ۷۰ سال (به اندازه ژاپن)، مرگ و میر اطفال در زمره بهترین ۱۵ کشور در جهان. اما از آن هنگام تاکنون وضع بطور جدی بدتر شده است. به سه دلیل عمده: [اول] افزایش مصرف الکل. مثلا ظرف ۲۰ سال فروش ودکا صد درصد، و شراب چهارصد درصد بالا رفته و اینها عمدتا مسبب افزایش مرگ و میر در میان مردان بوده است. [دوم] نسبت درآمد ملی که صرف بهداشت و بهزیستی عمومی میشد به نصف یا یک سوم میزانی رسیده که در کشورهای پیشرفته جهان معمول است. [سوم] شوروی از پیشرفت های تکنولوژیک کشورهای دیگر، در داروسازی و غیره برخوردار نبوده است، حقوق پزشکان و پرستاران بطور نسبی رو به نزول داشته، و بسیاری از مکانهای شغلی پرستاری خالی مانده است. در نتیجه در سال ۱۹۸۵ نرخ مرگ و میر به ۱۰/۸ در هزار بالغ شد، طول عمر متوسط دو سال کوتاه شد و به ۶۸ سال رسید (حال آنکه در کشورهای دیگر طول عمر متوسط ۳ تا ۴ سال بلندتر شده است).

در جهت تصحیح این وضعیت، بودجه بهداشت عمومی و سرمایه گذاری در زمینه بهداشت عمومی در ۸۷ - ۱۹۸۶، پنجاه درصد افزایش یافت.

کمپین [پیکار با] الکل مصرف آنرا به نصف رسانده. هم اکنون نیز نرخ مرگ و میر در مردان (در اثر سوانح و مسمومیت ناشی از الکل) ۲۲ درصد کاهش داشته و به ۹/۶ در هزار رسیده است، و طول عمر متوسط مجدداً به ۷۰ سال بالا رفته. ۳۰ درصد اضافه حقوق نیز به مشاغل پزشکی داده شده است.

البته این تنها در یکسال بود و مجموعه اقدامات دیگری، که بخصوص بر وضعیت ۵۷ میلیون سالمند مستمری بگیر تأثیر میگذارد، نیز وجود دارد. سابقه قانونگذاری در این زمینه به سال ۱۹۵۶ برمیگردد. در آن مقطع متوسط بیمه سالمندی برابر با ۶ درصد دستمزد بوده و به زنان از سن ۵۵ سالگی و به مردان از سن ۶۰ سالگی (البته در صنایع سنگین زودتر) تعلق گرفت. امروزه بیمه سالمندی تنها برابر با ۴۰ درصد دستمزد در شهرها و ۳۰ درصد دستمزد در روستاهاست. این وضعیت باید بهبود یابد. در سال آینده قانون جدیدی امتیازات تازه‌ای به آن سالمندانی خواهد داد که به کار ادامه دهند. تمام این اقدامات مستلزم افزایش بزرگی در منابع تخصیص داده شده [به این امور] اند.

آموزش و پرورش: در دهه ۱۹۵۰ ده درصد درآمد ملی صرف آموزش و پرورش میشد. وقتی نخستین "اسپوتنیک" به فضا پرتاب شد، یک کمیسیون تحقیقاتی ایالات متحده به تحقیق در مورد علت پیشرفت شوروی پرداخت و نتیجه گرفت که رمز پیشرفت شوروی در سطح آموزش و پرورش در مدارس شوروی نهفته است. در آن مقطع ایالات متحده فقط ۴ درصد درآمد ناخالص ملی خود را، در قیاس با ده درصد شوروی، صرف آموزش و پرورش میکرد.

در مقطع سال ۱۹۸۵، هزینه‌ای که در آمریکا صرف آموزش و پرورش میشد به ۱۱ درصد افزایش یافته بود، ولی هزینه آموزش و پرورش در شوروی به ۷ درصد تنزل کرده بود، که کاملاً پائینتر از سطح ضروری در زندگی مدرن است. مدارس شوروی فاقد تسهیلات لازم میباشند، حقوق معلمان، و همچنین

کیفیت کارشان، پائین است. حقوق معلمان در ۸۷-۱۹۸۶، ۳۰ درصد افزایش یافت، اما البته نتایج اینها تا مدتها بعد ظاهر نخواهد شد. به این ترتیب اینها [مسکن، مواد غذایی، بهداشت عمومی، آموزش و پرورش] نخستین جنبه پرسترویکا هستند - تغییر جهت در صرف منابع برای افزایش سطح زندگی عمومی. اما تمام اینها تولید محصولات بیشتر، مبتنی بر بالا رفتن بارآوری کار را ایجاب میکنند.

رشد عمقی [اكتانسيف]

دومین عنصر اصلی پرسترویکا انتقال از رشد سطحی [اكتانسيف] به رشد عمقی است. در برنامه های پنجساله پیشین، جمعیت کاری [= جمعیت آماده بکار، LABOUR FORCE] در هر دوره پنجساله بطور متوسط ۱۰ تا ۱۱ میلیون نفر، مصرف سوخت بطور متوسط ۲۵ تا ۳۰ درصد، و حجم سرمایه گذاری بطور متوسط ۴۵ تا ۵۰ درصد افزایش مییافت، و به این طریق محصول تولید بالا میرفت.

اما از اواسط دهه ۱۹۷۰ چنین افزایش هایی دیگر میسر نبود - جمعیت کاری در هر پنجسال ۳ میلیون افزایش یافت، و در ۱۵ سال اخیر، نسبت به ۱۵ سال ماقبل آن، به دلیل تغییرات در بافت جمعیت که نتیجه جنگ دوم بود، کم شدن تعداد جوانان و افزایش تعداد باز نشسته ها، ۲۰ میلیون نفر کمتر افزایش یافته است. برای جبران این کمبود، بارآوری کار میباید صددرصد افزایش مییافت.

در زمینه تولید سوخت، شرایط رو به وخامت ژئولوژیک نتیجه اش این بوده که در دوره آخرین برنامه پنجساله محصول آن تنها ۳ تا ۵ درصد افزایش داشته است. در زمینه تولید مواد خام با همین معضل مواجه شده ایم، و

خواست افزایش یافته حفظ محیط زیست نیز به آن افزون شده. نرخ افزایش شکل گیری سرمایه [انباشت] در آخرین برنامه پنجساله به سطح ۲۵ درصد سقوط کرده، حال آنکه در دوره پیشتر رقمی دو برابر این بود. تمام اینها معنایش کند شدن اقتصاد بوده، آنهم موقعی که شتاب گرفتن لازم بود. تنها راه برون رفت، افزایش بازدهی از طریق انتقالی جدی به تولید عمقی است. اما چگونه؟

راه رو به پیش تنها میتواند در پیشرفت تکنولوژیک نهفته باشد. در شوروی دستاوردهای انقلابی تکنولوژیک وجود داشته، ولی لازم است که اینها در عمل بکار گرفته شوند. در شوروی پول زیادی صرف علوم میشود و دستاورد فراوانی نیز دارد، ولی یافته ها در عمل بکار گرفته نمیشوند. کارخانجات تولیدی بسیار کم نوسازی شده‌اند. سرمایه گذاری ها اشتباه آمیز بوده، و سیاست عمومی سرمایه گذاری، ساختمان را هدف داشته، بجای اینکه نوسازی تکنیکی را هدف داشته باشد. منابع کمی به ماشین آلات - تخصیص یافته، که این یکی خصوصاً خیلی عقب افتاده است. یک تحقیق در مورد صنایع ماشینی در سال ۱۹۸۵ نشان داد که ۲۱ درصد ماشین آلات کهنه بوده، اما در سال تنها ۳/۱ درصد آنها از رده خارج میشوند. تغییر این سیاست فوراً لازم بود، و مطابق نقشه در سال ۱۹۸۸، ۹/۳ درصد کارخانجات نوسازی خواهند شد، و این رقم تا سال ۱۹۹۰ به سالانه ۱۳ درصد افزایش خواهد یافت. معنای این یک بازسازی تکنیکی اساسی است. سرمایه‌گذاری در فاصله ۸۵-۱۹۸۱، ۲۴ درصد افزایش یافت، و برنامه اینست که در فاصله ۹۰-۱۹۸۶ بمیزان ۸۰ درصد افزایش یابد، و این مقدار عمدتاً شکل بازسازی کارخانجات موجود را خواهد داشت، و نه ساختن کارخانجات تازه. هم اکنون در ۸۲ - ۱۹۸۶ این اتفاق افتاده است و [میزان نو کردن ماشین آلات] از میزان تمام ۲ سال گذشته نیز بسیار بیشتر بوده است. چنین پروسه تحولی در رشته اجناس مصنوعی [MANUFACTURING] برود است، اما نتیجه آن افزایش

بارآوری کار تا حد ۱/۵ تا ۲ برابر خواهد بود و همزمان کاهش مصرف فلزات به میزان ۱۵ درصد را همراه دارد.

اصلاح مدیریت

سومین عنصر در پرسترویکا اصلاح مدیریت است - انتقال از شیوه اداری به معیارهای اقتصادی. همه چیزهای دیگر به این اصلاح بستگی دارد. همه موسسات میباید مدیریت امور اقتصادی‌شان را از یک سیستم دستورات اداری به تنظیم توسط ابزارهای اقتصادی - یعنی قیمت، بهره، عمده فروشی - تغییر دهند. این بمعنای اصلاح سیستم مالی و بانکداری، و همچنین اصلاح سیستم شکل‌گیری قیمت‌ها خواهد بود، و نیز حرکتی در جهت دور شدن از تخصیص منابع از جانب مرکز، و پسوی خرید و فروش آنها در بازار. این اصلاحات برای ۹۰ - ۱۹۸۸ قرار است انجام شوند. به ترتیبی که دوران جدید با برنامه پنجساله بعدی آغاز شود.

خصوصیت برجسته این رقم در دمکراسی صنعتی آن، و حرکت در جهت خود - مدیریتی در واحدهاست. نقش افزایشنده کارگران در واحدها آنها را در برنامه‌ریزی برای واحد خود، تخصیص منابع و انتخاب مدیران درگیر خواهد کرد. این یک برنامه انقلابی است. مخالفت زیادی با این برنامه خواهد شد، خصوصا از طرف مدیریت که از ریسک کردن هراس دارد و از تغییر بدش می‌آید. بر این مخالفت تنها به این دلیل میتوان غلبه کرد که تمام جامعه خواهان تغییر است. نیروی محرک، علنیت سیاسی و دمکراتیزه کردن است. نخستین مراحل، نخستین آزمایشها، هم‌اکنون آغاز شده‌اند. نخستین قوانین تصویب شده‌اند و از سال ۱۹۸۸ به عمل در خواهند آمد. مرحله بعدی شامل تغییرات بزرگ و شاق خواهد بود، ولی ما بر این باوریم که جهت تغییرات

صحیح است.

پرسش و پاسخ

سوال : برای جبران افزایش قیمت مواد غذایی، اضافه درآمد چگونه ایجاد خواهد شد؟

جواب : در نتیجه آزادی بیشتر تولید کننده و مصرف کننده، و استفاده از تکنولوژی جدید، بارآوری بیشتر درآمد ها را بالا خواهد برد.

سوال : آیا قیمت ها به قیمت های بین المللی مرتبط خواهند شد؟

جواب : قیمت مواد اولیه - ذغال، نفت - زیادی پائین آید، قیمت اجناس مصنوعی زیادی بالا هستند، خصوصا نسبت به کیفیتشان، قیمت مواد غذایی زیادی پائین آید. ما این قیمت ها را هرچه بیشتر به قیمت های بین المللی مرتبط میکنیم، و سرانجام باید در جهت قابلیت تبدیل روبل حرکت کنیم.

سوال : بهبود تکنولوژیک لازمه اش ماشین آلات وارداتی است. بدون زدن از مسابقه تسلیحاتی، شوروی چگونه استطاعت اینرا خواهد داشت؟

جواب : ما داریم صنایع ماشین سازی خود را گسترش میدهیم. اما نیازمند وارد کردن آن از کشورهای سرمایه داری و غیر سرمایه داری هستیم. ما منابع زیادی داریم که به بقاء ما یاری میرسانند - چه منابع طبیعی و چه منابع انسانی.

سوال : قیمت ها تا چه حد توسط دولت، و تا چه حد توسط فروشنده ها و خریدارها تعیین میشوند؟

جواب : نقش دولت در تعیین قیمت ها، مگر در موارد اساسی، که اینهم هر چه بیشتر به بازار مرتبط میشود، تنزل خواهد کرد. قیمت اثبوه

اجناس مصرفی در بازار و از طریق قرارداد های رقابت آمیز تعیین خواهد شد.

سوال : آیا پرسترویکا معنایش تغییر در رابطه با اعضاء کومکون است؟

جواب : انحصار وزارت تجارت خارجی پایان خواهد یافت. بیست وزارتخانه و هفتاد واحد هم اکنون مجازند در سطح بازار جهانی تجارت کنند. آن دیکرانی که در بازار داخلی [میتوانند تجارت کنند] بمرور ایام به بازار جهانی نیز دست خواهند یافت. در نخستین لیست نام ۱۳۰۰ واحد هست. اعتبار به ارز خارجی هم اکنون در دسترس است. کومکون یک پایگاه مهم در تجارت خارجی ما خواهد بود، ولی ما به یک اقتصاد کلا یاز تر چشم داریم.

سوال : وقتی واحدها آزادند در بازار عمل کنند، چگونه هماهنگ میشوند؟

جواب : ما در عمل خواهیم آموخت که در شرایط جدید چگونه از شیوه های اقتصادی استفاده کنیم. وزارتخانه ها باید مداخله روزمره شان را متوقف کنند و خود را به نقش تحقیقاتی و وظیفه تعیین شده محدود کنند. پرسنل وزارتخانه تا حدود ۳۰ تا ۵۰ درصد کم خواهد شد. من در کتاب خودم، که به معرفی پرسترویکا اختصاص دارد، مدل اقتصادی را به تفصیل شرح داده‌ام.

سوال : تاثیر اینها بر فاصله موجود بین مناطق توسعه یافته تر و مناطق کمتر توسعه یافته اتحاد شوروی چیست؟

جواب : شیوه های جدید بودجه بندی شامل بودجه بندی عمومی نیز هست. نسبت بودجه ها از طریق مرکز تعیین میشود، اما بودجه های محلی در هر جمهوری میتوانند در سطوح مختلف و برای واحدهای مختلف فرق کنند. از بودجه مرکزی این استفاده خواهد شد تا عقب افتاده‌ترها را پیشرفت دهد و نتیجه اش یک موزون سازی باشد، اما در این چهارچوب استقلال محلی بیشتر خواهد بود.

سوال : اگر به هر واحد قدرت بیشتری داده شود، ورشکستگی و

بیکارسازی در واحد های غیربازده چه خواهد شد؟

جواب : اکنون قانون تعطیل کردن واحد هایی که صرف نمیکنند را اجازه میدهد - نه فوراً، بلکه پس از اینکه برای حل مشکلاتش، و از محل صندوق یک وزارتخانه ویژه به آن کمک شد. اگر یک واحد با اینهمه موفق نشود، تعطیل خواهد شد. کارگزارانش چند ماهی بیمه کاریابی مجدد میگیرند. دارائش نیز حراج میشود تا بدهی هایش را به بدهکاران بپردازد.

سوال : در تهیه برنامه های رفرفم تان از چه کسانی آموخته اید؟

جواب : ما از تجارب تاکنونی اروپای شرقی و چین، و همچنین کشورهای سرمایه داری می آموزیم. عناصری از هر کدام میتواند مورد استفاده باشد، و ما از آنها درس میگیریم، اما هر کشوری شرایط متفاوتی دارد: الف) از جمهوری دمکراتیک آلمان ما ادغام موسسات علمی و تکنولوژیک در واحد های صنعتی، و همچنین ترکیب کار جمعی و فردی را اخذ کرده ایم. ب) از مجارستان برخی جنبه ها را در اصلاحات کشاورزی، و سیاست شکل گیری قیمت ها را، ج) در مورد یوگسلاوی ما مراحل مختلفی را در تحولات آنها از هم تفکیک میکنیم و به این نتیجه میرسیم که دهه ۱۹۶۰ مفیدترین آنست، ولی ما حق زیادی را که به جمهوری ها داده شد و بازار داخلی را تکه تکه کرد رد میکنیم، و از گسترش غیر سودده صنایع سنگین در هر جمهوری، و مخاطرات ۲۰ بیلیون دلار بدهی خارجی، درس منفی میگیریم.

سوال : چقدر از حفظ حمایت عمومی برای این رفرفم ها مطمئن اید؟

جواب : مردم از تغییر قیمتها هراس دارند و بسیاری هنوز به روشنی نمیدانند معنای پرسترویکا برای شخص خودشان چیست. ما باید، پیش از آنکه تغییرات بنیادی بدهیم، با پرداختن به پاسخگویی به نیازهای اجتماعی پیشروی کنیم. اما لحظه تعیین کننده در تبدیل شیوه های مدیریت هم اکنون آغاز شده است.

آقان بگیان: درباره شکل گیری و نقش برنامه ریزی مرکزی در اقتصاد شوروی

اصلاح بنیادی مدیریت*

این عنصر در پرسترویکا، عنصر تعیین کننده در حیات اقتصادی است. سیستم فعلی مدیریت در اقتصاد با شرایط جدید، با هدف شتاب بخشیدن به توسعه اقتصادی - اجتماعی تطابق ندارد. در واقع سیستم فعلی مدیریت کهنه است و بمثابة ترمزی بر توسعه اقتصادی عمل میکند.

هر تلاش دیگری برای متحول کردن اقتصاد اکنون با فقدان راه حلی برای معضلات مدیریت در عملکرد مکانیزم اقتصادی مواجه میشود. در حال حاضر این مکانیزم، توسعه سطحی را تشویق میکند و مانع توسعه عمقی است. علاوه بر این مکانیزم معضل را پیچیده تر میکند چرا که پیشرفت علمی و فنی را غیرسودآور میسازد، و نمیتواند برای آنها که کیفیت تولید را بالا میبرد مزیتی را تضمین کند. این سیستم ساختن کارخانجات جدید را تشویق میکند، اما بازسازی تکنیکی را غیرسودآور میسازد. این سیستم بودجه جبران استهلاک ماشین آلات [DEPRECIATION FUND] را اثار میکند، تولید محصولات قدیمی را جاودانه میکند، و واحدها را به اینسو سوق نمیدهد که ماشین آلات و محصولاتشان رانو کنند. این سیستم مانع پرسترویکا [مانع بازسازی] است.

* ترجمه بخشی از فصل اول کتاب "مصاف: اقتصادیات پرسترویکا"

A. AGANBEGYAN, CHALLENGE: ECONOMICS OF PERESTROIKA, 1988, PP. 20-23

سیستم موجود مدیریت در اقتصاد، که بر مبنای سیستم دستوردهی استوار است، دموکراسی، ابتکار، و خلاقیت کارگران را سرکوب میکند، و پتانسیل کارکردن و فعالیت اجتماعی را ترغیب نمیکنند. این سیستم کارگران را به حاصل نهایی کارشان علاقمند نمیکنند. همسطح کردن تا عواجه دستمزدها، کمبودها، فاصله بین عرضه و تقاضای فردی و اجتماعی، اصل پس ماند در تخصیص منابع برای بخش اجتماعی [خدمات] - اینها همه محصولات سیستم اقتصادی کهنه‌اند.

یک مشخصه اصلی سیستم فعلی مدیریت سلطه شیوه‌های اداری، و اهمیت ثانوی شیوه‌های اقتصادی است. این سیستم طی دوره‌های طولانی در تاریخ شوروی شکل گرفته است. در فراز و نشیب‌های تاریخ، دولت قدرت اداری‌اش را برای نیل به اولویت‌هایش بکار گرفت. با گذار کشور به صنعتی شدن در انتهای دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰، اولویت این شد که منابع در جهت کم کردن از اجناس کشاورزی و مصرفی، و افزودن به صنایع سنگین توزیع شوند. در واقع در آستانه صنعتی کردن، کشور ما عمدتاً کشوری زراعی بود که نسبت محصول کشاورزی در کل محصول ملی حدود ۶۰ درصد میشد، و باقی نیز عمدتاً از بخش صنایع غذایی و صنایع سبک می‌آمد. در این سالها در شوروی نه صنایع ذوب فلز، نه صنایع شیمیایی، نه هیدروالکتریک، نه ماشین ابزارسازی یا صنایع تسلیحاتی، هیچیک بدرستی توسعه نیافته بود. بعدها، وقتی فاشیست‌ها در آلمان بر سر کار آمدند، و چندین کشور سرمایه‌داری شوروی را، که تنها کشور سوسیالیست جهان در آن مقطع بود، تحریم اقتصادی کردند، وضعیت جهانی بحرانی شد. روشن بود که جنگ علیه اتحاد شوروی زبانه خواهد کشید و صنعتی کردن مساله مرگ و زندگی بود.

ضروری بود تا عقب افتادگی در یک دوره‌ای که بنحو بیسابقه‌ای کوتاه بود پایان گیرد، و صنایع سنگین نیرومندی خلق شود و بنیه دفاعی تقویت گردد. این محتاج منابع عظیمی بود. نرخ اثبات برنامه‌ریزی شده در درآمد

ملی باید دو برابر میشد، یعنی به یک سوم کل درآمد ملی میرسید [= یک سوم کل درآمد ملی میباید سرمایه‌گذاری مجدد میشد.] و تقریباً همه این منابع هم باید به ایجاد صنایع سنگین تخصیص مییافت. در ابتدای دهه ۳۰، میلیونها انسان برای ساختن مجتمع‌های غول‌آسای صنایع سنگین شوروی بسیج شدند: واحدهای ذوب فلز 'مگنیتوگورسک' و 'کوزنتس'، کارخانجات تراکتورسازی 'چلیابینسک' و استالینگراد، کارخانه اتومبیل‌سازی گورکی، همه اینها در همان مقطع بوجود آمدند. کارخانجات متعدد صنایع هواپیما ساخته شده، صنایع ماشین‌ابزارسازی، بلبرینگ‌سازی، و آلومینیوم بوجود آمد، و بسیاری صنایع دیگر، نیروگاه هیدرولیک دنپرو، و بسیاری نیروگاههای حرارتی تولید برق ساخته شدند. در یک کلام، اتحاد شوروی بنحو مشهودی صنعتی شد.

این تحول بنیادی اقتصاد با یاری برنامه‌ریزی مرکزی از طریق فرامین اتفاق افتاد. برنامه‌های پنج‌ساله، که اولین آنها در ۲۸ - ۱۹۲۷ آغاز شده، معطوف به این امر بودند. در سه برنامه پنج‌ساله پیش از جنگ، که سومی بخاطر فشارهای جنگی تکمیل نشد، کام‌غول‌آسائی در توسعه صنایع شوروی، و مقدم بر همه صنایع سنگین، برداشته شد.

از آغاز دهه ۳۰ شیوه‌های اقتصادی مدیریت محدود شدند. معاملات بین واحدهای تولیدی با تخصیص منابع از مرکز جایگزین شد و بازار متقبض شد. اولویت تولید، همراه با نقش ثانوی مصرف‌کننده، تثبیت شد. اصلاحات مالی در اوایل دهه ۳۰ به اعتبار تجاری پایان داد و تفاوت مابین تامین مالی مستقیم و تامین مالی از طریق اعتبار را از میان برد. بجای خود - تأمین مالی، شیوه کنترل بودجه از خارج غلبه یافت. کاری که واحدها انجام میدادند توسط فرامین تعیین میشد، که سال به سال بیشتر وارد جزئیات میشدند. جوابگویی مالی تشریفاتی شد، قیمت‌ها واقعا بی‌ربط بودند و بسیاری از شاخه‌ها غیر سود ده بودند. زیانها با سوبسید دادن از بودجه دولتی پنهان میشد.

شیوه های اداری به سیاست رسمی استخدامی نیز بسط داده شد. همه مدیران از بالا تا پایین منصوب میشدند. ارزیابی فعالیت از طریق درجه انجام برنامه بعمل می‌آمد. شیوه های شبه ارتشی تبلیغ میشد. این شیوه های اداری مدیریت در طول جنگ دوم (۱۹۴۱-۴۵) وحشیانه تر شد، یعنی در دوره ای که بخش بزرگی از صنایع از نواحی غربی و مرکزی، که توسط فاشیست ها اشغال شده بود، برچیده شد و به اورال و سبیری انتقال یافت. لازم بود که صنعت از پایه در جهت تابع کردن توسعه تمامیت اقتصادی به امر "همه چیز در خدمت جبهه ها، همه چیز در خدمت پیروزی" تجدید سازمان شود. جنگ در مناطقی از کشور روی داد که پیشرفته ترین و پرجمعیت ترین مناطق بودند، جایی که بخش بزرگی از صنایع و شاخه های صنایع دیگر متمرکز بودند. جاده ها و شهرها در بخش وسیعی از قسمت اروپایی کشور، در طول جنگ دوم، نابود شدند.

در سخت ترین دوران شرایط بعد از جنگ توسعه اقتصادی میباید از سر برقرار میشد، و منابع از شرق کشور به غرب کشور تجدید توزیع میشدند. تنها در دهه ۱۹۵۰ کشور توانست جراحات جنگ را التیام بخشد، و از شاخص های اقتصادی و اجتماعی پیش از جنگ فراتر رود. از همین مقطع سیستم اداری مدیریت، که مخلوق این شرایط حاد بود، محدودیت گذاشتن بر توسعه کشور را آغاز کرد. این امر در سطح محدودی، خصوصا در زمینه کشاورزی، تشخیص داده شد. در این بخش بتابه ماهیت کشاورزی، ضرورت در نظر گرفتن شرایط محلی، اهمیت دانش، تجربه و مهارت کارگران زراعی، شیوه اداری [مدیریت] بتعو بارزتری غیرقابل تحمل و ویرانگر بود.

بعلاوه، بعد از مرگ استالین در دوره ۱۹۵۲-۵۳، و همینطور طی دوره رفرمهای اقتصادی ۱۹۶۴-۶۵، تلاش هایی شد که شیوه های اقتصادی مدیریت وسیعتر اعمال شود، اما این تلاش ها جامع نبود، و تنها به بخش ها و شاخه های منفردی از اقتصاد دست برد. علیرغم نتایج مثبت پراکنده،

موفقیت های محدودی بدست آمد. سرانجام عقیدت به مدیریت اداری و سیستم دستوردهی روی داد.

با توسعه نیرو های مولد، گسترش انقلاب علمی و تکنولوژیک، و تقویت فاکتورهای اجتماعی - اقتصادی در توسعه اقتصادی، سیستم اداری مدیریت شروع کرد که با تناقض بازهم بیشتری نسبت به نیازهای افزاینده توسعه اجتماعی قرار گیرد، و بالاخره در تناقض حاد و مزمنی با آنها قرار گرفت. در شروع دهه ۱۹۷۰، یعنی وقتی که ظرفیت توسعه سطحی از طریق رشد منابع شروع به سقوط و نزول کرد، وقتی که مرحله جدیدی از انقلاب علمی و تکنولوژیک شروع شد و نیازهای شهروندان بنحو برجسته‌ای رشد کرد، وضعیت بدتر شد. در این دوره سیستم مدیریت در اقتصاد شروع کرد که یک ترمز جدی بر توسعه بگذارد. در نتیجه، در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰، بحران سربر کرد. رکود در اقتصاد روی داد بود. سطح معیشت دیگر بالا نرفت.

روشن شد که این وضعیت قابل تداوم نیست، که به تغییری بنیادی نیاز است. یک عنصر اصلی پرسترویکا در عرصه اقتصاد اصلاح بنیادی مدیریت تمامی سیستم اقتصادی است. ...

ویژگی‌های سرمایه‌داری دولتی شوروی

قوانین عام سرمایه‌داری و اشکال بحران
در سرمایه‌داری دولتی برنامه‌ریزی شده

ایرج آذرین

بکار بردن مقوله سرمایه‌داری دولتی برای اقتصاد شوروی با این انتقاد اصلی مواجه بوده که چگونه میتوان سیستم اقتصادی‌ای را که در بیش از نیم قرن اخیر با مالکیت دولتی، برنامه‌ریزی مرکزی، و بنا بر این لغو "آناارشی بازار" و فقدان رقابت همراه بوده است همچنان سرمایه‌داری محسوب کرد. این منتقدین استدلال میکنند که وقتی دولت در عملکرد قوانین اقتصادی دخالت میکند و اقتصاد کشور را مطابق یک نقشه از پیشی، "آگاهانه"، سازمان میدهد دیگر نمیتوان از حاکمیت قوانین اقتصادی سرمایه‌داری و شیوه تولید سرمایه‌داری سخن گفت. این فصل مشترک و مبنای یکسان استدلال‌های دیدگاه رویزیونیستی روسی، دیدگاه تروتسکستی، و همچنین منتقدین "مارکسیست" دیگر از قبیله سوئیزی بوده است، که اگر چه همه آنها شوروی را سوسیالیستی نمیدانند، اما بر این باور مشترک، هیچیک آنها سرمایه‌داری نیز باز نمی‌شناسند. این استدلال، همانطور که پیشتر در جای دیگری

بررسی کرده‌ایم، در حقیقت به این تحریف پایه‌ای متکی است که سرمایه‌داری را نه با خصلت کارمزدی، بلکه با وجود رقابت سرمایه‌ها باز می‌شناسد.

دخالت دولت در عملکرد بازار

نخست باید تاکید کنیم که نفس دخالت دولت در اقتصاد و محدودیت نهادن بر عملکرد "طبیعی" بازار هیچ خصلت ویژه سوسیالیستی‌ای ندارد. تنها یک درک قرن هجدهمی از سرمایه‌داری و قوانین آن، که توسط بنیانگذاران اقتصاد سیاسی بورژوازی فرموله شده، هر گونه دخالت از جانب دولت در عملکرد اقتصادی را مختل کننده قوانین "طبیعی" سرمایه‌داری میدانند. مطابق این درک ابتدائی از سرمایه‌داری، ویژگی سرمایه‌داری در اینست که عملکرد خودبخودی رقابت سرمایه‌ها در بازار، بقول آدام اسمیت همچون یک "دست نامرئی"، تولید اجتماعی را چنان سازمان می‌دهد که کلیه نیازهای اجتماعی را برآورده میکند. یعنی بدون هیچگونه سازماندهی آگاهانه‌ای کار جامعه می‌چرخد و محصولات لازم تولید و توزیع میشوند. فلسفه لیبرالی متناظر با این تحلیل اقتصادی نیز شناخته شده است: تعقیب منافع شخصی از جانب هر فرد بهترین شیوه تامین منافع عمومی اجتماع است. در عرصه اقتصاد نیز رشد عمومی اقتصادی، افزایش ثروت اجتماعی و بهره‌مندی عمومی از آن، اینگونه حاصل میشود که هر سرمایه‌دار افزایش سود شخصی خویش را دنبال کند. این دیدگاه کلاسیک اقتصاد بورژوازی ادعا داشت

که شیوه تولید سرمایه‌داری شیوه‌ایست جاودانی، بدون تناقض، ضامن رشد مدام نیروهای تولیدی و ثروت جامعه، و دست نامرئی بازار، مستقل از نیت این یا آن فرد شرکت کننده در تولید، تضمین کننده این عملکرد سرمایه‌داری است. نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی بورژوایی نشان داد که شیوه تولید سرمایه‌داری دقیقاً از آنجا که مبتنی بر تولید ارزش اضافه یعنی استثمار طبقه کارگر است، شیوه تولیدی آنتاگونیستی است که بحران اقتصادی و توقف تولید، ذاتی آنست. عملکرد عینی نظام سرمایه‌داری و بروز بحرانهای اقتصادی ورشکستگی تبیین اقتصاد سیاسی بورژوایی و صحت نقد مارکس را به روشنی تأیید کرد. "دخالت" در عملکرد "طبیعی" بازار برای مقابله با بحرانهایی که به همان اندازه "طبیعی" بودند لازم آمد.

اما دخالت دولت در عملکرد بازار سرمایه‌داری تنها به موارد بحرانهای قریب‌الوقوع اقتصادی محدود نبود، بلکه در بسیاری کشورها، از همان قرن نوزدهم، راه اندازی تولید سرمایه‌داری و تضمین شرایط بازتولید آن به یمن دخالت دولتی ممکن شد. در آلمان زمان بیسمارک، در روسیه تزاری، و ژاپن امپراطوری، سرمایه‌داری به اتکاء و با دخالت دولت بسط پیدا کرد. در قرن بیستم، بخصوص در پی جنگ های جهانی، دخالت دولت در اقتصاد یک پدیده معمول شد. انعکاس این واقعیات در مکاتب اقتصاد بورژوایی، از جمله در شکل پذیرش و رواج تئوری‌های کینز که مداخله دولت در بازار را الزامی میدانند، بخصوص پس از جنگ دوم جهانی در اروپا و آمریکا بود. دیگر دخالت دولت برای ادامه حیات سرمایه‌داری رسماً یک ضرورت اقتصادی اعلام میگشت.

در بسیاری از کشورهای جهان سوم، خصوصا در مستعمرات تازه استقلال یافته در پی جنگ دوم جهانی، سرمایه‌داری از آغاز با ابتکار و همت دولت آغاز به رشد کرد. این واقعیت که اساسا مدل سرمایه‌داری دولتی پس از برقراری اقتصاد دولتی در شوروی در زمان استالین و تحت نام "سوسیالیسم" بدست داده شده بود موجب اصلی این امر بود تا طبقه حاکم در این قبیل کشورها نیز داعیه ساخت سوسیالیسم را، البته همراه با پسوندهایی، (سوسیالیسم آفریقایی، سوسیالیسم عربی، سوسیالیسم اسلامی و غیره) داشته باشند. این امر البته صرفا جنبه تبلیغاتی داشت، هم برای طبقه حاکم این کشورها که میباید رشد سرمایه‌داری از قبل استعمار خشن طبقه کارگر جوان کشور خود را توجیه میکردند، هم برای بورژوازی غرب که نگران جا پا یافتن رقبای شوروی خویش در این مناطق بود، و هم برای سیاستمداران و ایدئولوگهای شوروی که (اگر چه برای "سوسیالیستی" خواندن تمام عیار این قبیل کشورها میباید هنوز منتظر قدرت یافتن احزاب پیرو خود، یا دستکم نزدیکی بیشتر تجاری، سیاسی یا نظامی با هیئت حاکمه فعلی میشدند) فی‌الحال آماده بودند جهت گیری ضد انحصارات اروپایی و آمریکایی در جنبش‌های آزادیبخش این قبیل کشورها را با عناوین "راه رشد غیر سرمایه‌داری" یا "سمتگیری سوسیالیستی"، یعنی با خاک پاشیدن در چشم طبقه کارگر در این کشورها، پاداش دهند.

مشتبه کردن سرمایه‌داری دولتی با سوسیالیسم امری محدود به موارد آن در جهان سوم نمائند. همانطور که اشاره شد تجربه شوروی عامل اصلی‌ای بود که هرگونه دخالت دولتی در اقتصاد، خصوصا ملی کردنها، بمثابة اقدامی در جهت سوسیالیسم محسوب شود. اینکه

اقتصاد سیاسی سنتی پورژوایی حتی مدل‌های اقتصادی نوع کینزی (KEYNESIAN)، از آن قبیل که در فرانسه و انگلیس پس از جنگ دوم برقرار شد، را "اقتصاد مختلط" میخواند نشان دهنده این امر است که از چنین دیدگاهی نظام اقتصادی سرمایه‌داری ذاتا در تناقض با هر دخالت دولتی است و صرفا متکی به آزادی رقابت در بازار است. اما اینها، دستکم از نظر هر مکتبی که بخواهد هنوز ادعای مارکسیسم را نیز حفظ کند، صرفا تبلیغات سیاسی است، و اغلب مکاتب اقتصادی غیر مارکسیستی نیز سرمایه‌داری بودن چنین جوامعی را درست می‌پذیرند. برای مارکسیست‌ها، از نظر تئوریک، نشان دادن عملکرد و حاکمیت قوانین سرمایه‌داری، آنطور که مارکس تحلیل کرده است، بر "اقتصاد مختلط" کشورهای اروپای غربی یا "سوسیالیسم آفریقایی" و غیره در جهان سوم کار بسیار سبلی است.

سیستم اقتصادی شوروی نیز، مانند مواردی که ذکرش رفت، در اساس جز دخالت در مکانیزم بازار سرمایه‌داری چیزی نیست. تفاوت در اینست که نمونه شوروی تاریخا حد اعلاى این دخالت دولتی، ابعاد بسیار گسترده ملی کردنها و برنامه‌ریزی تقریبا جامع اقتصاد، را به نمایش میگذارد. اما از نظر منتقدین مقوله "سرمایه‌داری دولتی"، حتی آندسته که معتبر بودن این مقوله را برای مواردی که بالاتر اشاره شد می‌پذیرد، هنوز مشکلی باقی میماند. سوال اساسی‌ای که از سوی این منتقدین طرح میشود اینست که آیا میتوان نشان داد که عملکرد اقتصادی و قانونمندی حرکت "سرمایه‌داری دولتی" در شوروی، (سیکل‌ها، بحرانها و ...) عینا مانند سرمایه‌داری‌های رقابتی است؟ از نظر این منتقدین درجه بالای برنامه‌ریزی اقتصادی (که طبعا به سبب

گسترده‌گی مالکیت دولتی، یعنی گسترده‌گی ملی کردنها ممکن شده) کیفیت متمایزی به سیستم اقتصادی شوروی میدهد. چرا که به این طریق بازار سرمایه‌داری و رقابت سرمایه‌ها در بازار بشدت محدود شده و عامل تعیین کننده‌ای در عملکرد اقتصادی (در تعیین نرخ انباشت، در توزیع سرمایه به شاخه‌های مختلف تولیدی و...) نیست. و از اینجا نتیجه میگیرند که قوانین حاکم بر اقتصاد شوروی نمیتواند همان قوانین حاکم بر شیوه تولید سرمایه‌داری باشد.

واقعیت اینست که پاسخ مدافعین تز حاکمیت سرمایه‌داری دولتی در شوروی به این انتقاد تاکنون قانع کننده نبوده. بسیاری از منتقدین رادیکال شوروی، (چه امثال بتلهایم و دیگران در سنت مائوئیستی، و چه امثال تونی کلیف در جریان "سوسیالیسم بین‌المللی") در برابر این مساله تلاش کرده‌اند که برای "اثبات تئوریک" سرمایه‌داری بودن شوروی اینرا نشان دهند که همان عملکرد سرمایه‌داری‌های رقابتی در شوروی حاکم است. یعنی به عبارت دیگر وجود بازار و رقابت سرمایه‌ها را علیرغم (یا از پس) برنامه‌ریزی مرکزی نشان دهند. ادعاهای مائوئیستی، که "اصلاحات دوران خروشچف پس از مرگ استالین به برنامه‌ریزی مرکزی پایان داده و مکانیزم بازار و رقابت را برقرار ساخته"، ارزش علمی ندارد. تلاشهای امثال بتلهایم، تونی کلیف و دیگران، که هر یک به طریقی درصدد نشان دادن این بوده‌اند که "برنامه واقعا برنامه نیست" و حرکت سرمایه در شوروی تابع رقابت (حال در سطح داخلی یا بین‌المللی) است بشدت ذهنی و غیر قانع کننده باقی مانده است. بنظر ما اشکال کار اینها در اینست که همچون حریفان خود هیچ ادراک متمایزی از سوسیالیسم مگر همان سرمایه‌داری دولتی

برنامه‌ریزی شده ندارند، و باز همچون حریفان خود رقابت سرمایه‌ها در بازار، و نه وجود کار مزدی، را موجب قوانین پایه‌ای سرمایه‌داری می‌شمارند* و از همین رو در پافشاری بر موضع خود ناگزیر از انکار تمایز واقعی اقتصاد شوروی از سرمایه‌داری رقابتی بوده‌اند.

از نظر ما این واقعیت که در سیستم تاکتونی اقتصاد شوروی بازار و رقابت سرمایه‌ها نقش ناچیزی داشته‌اند اهدا دلیلی برای غیرسرمایه‌داری بودن مناسبات تولیدی در شوروی نمی‌تواند شمرده شود. شیوه تولید سرمایه‌داری با کارمزدی، یعنی استثمار طبقه کارگر شناخته می‌شود، و نفس محدود شدن رقابت اقتصادی بین استثمارگران هیچ تغییری در ماهیت این شیوه تولید نمی‌دهد. سیستم مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی مرکزی شوروی، با وجود تمام تفاوتها با سرمایه‌داری‌های رقابتی، از آنجا که با ابقاء کارمزدی همراه است، تابع قوانین ذاتی و پایه‌ای سرمایه‌داری است. این سیستم اقتصادی، نوع افراطی‌ای از سرمایه‌داری دولتی است، و اگر لازم باشد که تمایز آن با سایر اشکال سرمایه‌داری دولتی منظور گردد، و نیز درجه محدودیت بازار و خلصت "برنامه‌ریزی مرکزی" در آن مورد تاکید قرار گیرد، میتوان آنرا

* برای نقد این دیدگاهها رجوع کنید به: منصور حکمت، "در حاشیه مباحثات اخیر سوئیزی و بتلهايم"؛ ایرج آذرین، "سرمایه‌داری شوروی و مباحثه اخیر سوئیزی - بتلهايم"، بولتن مارکسیسم و مساله شوروی، شماره ۱، اسفند ۶۴؛ ایرج آذرین، "یکبار دیگر در باره سرمایه، مکان رقابت، و سرمایه‌داری دولتی"، بولتن مارکسیسم و مساله شوروی، شماره ۳، فروردین ۶۷.

سرمایه‌داری دولتی برنامه‌ریزی شده نامید.

بیشک اشکال معین دخالت دولت شوروی در اقتصاد (اشکالی که تاریخاً تنها با توجه به این واقعیت قابل درک‌اند که این سیستم در پی شکست انقلاب کارگری، و تحت پوشش "سوسیالیسم" برقرار شد) به پروژ قوانین سرمایه‌داری اشکال ویژه و تازه‌ای میبخشند - "تازه"، در قیاس با سرمایه‌داری رقابتی، یا درجات خفیف‌تری از دخالت دولتی. همانطور که، بعنوان مثال، در پیش گرفتن سیاست‌های کینزی "دولت رفاه" در پس از جنگ دوم جهانی از سوی اغلب دولتهای اروپای غربی بر نحوه پروژ بحرانهای سرمایه‌داری در اروپا تاثیر گذاشت. بنابراین لازم است تا ویژگیهای برنامه‌ریزی مرکزی در یک اقتصاد سرمایه‌داری را بررسی کنیم، و از آنجا شکل پروژ بحران در سرمایه‌داری دولتی شوروی را توضیح دهیم.

برنامه‌ریزی مرکزی در اقتصاد شوروی

سیستم اقتصادی کنونی شوروی با نخستین برنامه‌های پنجساله دوران استالین در دهه ۳۰ شکل گرفت و تا به امروز، علیرغم تغییر و تعدیلهای، بر اصول ثابتی استوار بوده است. در اینجا، برخلاف سرمایه‌داری رقابتی، تقریباً تمامی واحدهایی که بنحوی در فعالیت اقتصادی کشور نقش دارند اجزائی از یک سازمان واحدند. این سازمان سلسله مراتب کاملاً تفکیک شده‌ای دارد. در راس هرم سازمانی گاسپلان (GOSPLAN)، مرکز مسئول برنامه‌ریزی اقتصادی، قرار

دارد که مطابق اولویت‌ها و اهداف تعیین شده از طرف "پولیت بورو"ی حزب (که از طریق هیات وزیران به گاسپلان ابلاغ میشود) یک برنامه عمومی برای کلیت فعالیت اقتصادی کشور (عمدتاً برای یک دوره پنجساله) تنظیم میکند.

در برنامه میزان تولید محصولات، خدمات، سرمایه‌گذاری مجدد، مصرف، و همچنین میزان مواد اولیه، نیروی انسانی، منابع انرژی و غیره لازم برای این تولیدات و خدمات محاسبه میشود. مطابق این برنامه، نقش و سهم هر ارگان اقتصادی در سلسله مراتب مختلف تعیین میشود. به این ترتیب به هر واحد تولیدی دستور داده میشود که چه چیزی تولید کند، چه میزانی از آن تولید کند، محصولات خود را در چه وقتی، با چه قیمتی، و به کدام واحد تحویل دهد؛ از کدام واحد، با چه قیمتی، و به چه میزانی مواد اولیه، ماشین آلات و غیره دریافت کند، و قس علیهذا. چنین برنامه‌ای طبعاً متضمن دستورات بیشتری برای موارد مشخص‌تر نیز هست، از قبیل: میزان دستمزدها، حقوقها، میزان حق برداشت هر واحد از بودجه دولتی، و میزان بازپرداخت واحد به بودجه دولتی، میزان افزایش سرمایه‌گذاری در هر تولید، سطح بارآوری کار، و حتی شیوه استفاده از ابزار و مواد، و غیره.

این توضیح کوتاه طبعاً بسیار شماتیک است و تنها مبانی سیستم اقتصادی شوروی را ترسیم میکند. از دهه شصت به اینسو تغییراتی در جهت "باصرفه‌تر کردن" برخی تولیدات انجام گرفته، و متناظر با آن تعیین قیمت‌ها در برنامه‌مرکزی در مواردی آزادتر شده، و شاخص سودآوری واحد نیز بعضاً در کنار شاخص‌های اقتصادی دیگر برای برخی واحدها در نظر گرفته شده است. (اما

همه این تغییرات، حتی آنجا که آگاهانه ایجاد شباهت هایی با مکانیزم بازار سرمایه‌داری را تعقیب کرده‌اند، تاکنون در متن غلبه خصلت برنامه‌ریزی در اقتصاد شوروی انجام گرفته است.) علاوه بر این در شوروی بازار کالا برای بسیاری از محصولات مصرفی وجود داشته، و از ابتدا نیز بخشی از کشاورزی (که گرچه بزرگ نیست اما حجم محصول آن قابل توجه است) خارج از دایره برنامه‌ریزی مرکزی قرار داشته است. وجود بازار سیاه اجناس، که علیرغم غیر قانونی بودن نقش مکمل غیر قابل چشم پوشی‌ای برای حیات اقتصادی شوروی دارد، نیز دانسته عمومی‌ای است. اما با وجود همه اینها "بازار و رقابت" در سیستم اقتصادی شوروی آن مکانی را ندارند که در سرمایه‌داری رقابتی دارا هستند. همه "اصلاحات" از دهه شصت به اینسو تاکنون (یعنی تا پیش از پرسترویکا)، حتی آنجا که ایجاد شباهت هایی با مکانیزم بازار را تعقیب کرده‌اند، در متن غلبه خصلت برنامه‌ریزی در اقتصاد شوروی انجام گرفته‌اند. وجود بخش غیر دولتی کشاورزی، وجود بازار کالا، و بازار سیاه، گرچه برخی از خصوصیات ناشی از بازار و رقابت در سرمایه‌داری‌های رقابتی را وارد سیستم اقتصاد شوروی میکنند، اما نقش تعیین کننده‌ای در سیر عملکرد اقتصاد شوروی ندارند. به اصطلاح، برنامه بر بازار و رقابت غلبه دارد، و عملکرد اقتصاد شوروی، در تمایز با سرمایه‌داری‌های رقابتی، بر عامل رقابت استوار نیست. خصوصیت عملکرد سیستم اقتصادی شوروی را برنامه‌ریزی تعیین میکند، برنامه‌ریزی یک اقتصاد سرمایه‌داری دولتی.

ویژگی سرمایه‌داری دولتی شوروی

خصیلت برنامه‌ریزی اقتصادی بلافاصله تمایز مهمی به عملکرد سرمایه‌داری دولتی شوروی (در قیاس با سرمایه‌داری‌های رقابتی) می‌بخشد: در شوروی دولت می‌تواند هم میزان رشد اقتصادی، و هم الگوی تولیدی جامعه (تولید چه نوع محصولاتی، رشد در کدام شاخه‌ها و به چه میزان) را مطابق برنامه، از پیش، تعیین کند و تعقیب نماید. همین تمایز است که نزد معتقدین به "اردوگاه سوسیالیسم" اقتصاد شوروی را غیر کاپیتالیستی یا سوسیالیستی می‌سازد. چرا که مگر سوسیالیسم، از نظر اقتصادی، چیزی جز رشد بلاوقفه نیروهای تولیدی، و تولید آگاهانه برای رفع نیازهای جامعه است؟

سوسیالیسم، از نظر اقتصادی، بیشک متضمن رشد بی‌وقفه نیروهای تولیدی برای رفع نیازهای جامعه انسان‌هاست. اما ویژگی اقتصاد برنامه‌ریزی شده شوروی در تعیین میزان رشد و الگوی تولید جامعه هیچ چیز سوسیالیستی دربر ندارد. اقتصاد سوسیالیستی بیشک حد دامنه رشد اقتصادی جامعه را، بدون اینکه به مانع "ضروریات اقتصادی" سرمایه بر بخورد، در هر مقطع تا امکانات طبیعت و میزان خلاقیت دانش و فن بشری پیش میراند. اما این ظرفیت اقتصاد سوسیالیستی مدیون تکنیک‌های پیشرفته ریاضی برنامه‌ریزی در تخصیص منابع، یا حتی بدو وجود مکانیزم‌های تصمیم‌گیری همگانی، نیست، بلکه اساساً از این واقعیت پایه‌ای ناشی می‌شود که سوسیالیسم با درهم شکستن روابط تولیدی کاپیتالیستی به هرگونه آنتاگونیسم اقتصادی تناقض درونی در شبهه تولیدی پایان می‌دهد. اما اقتصاد برنامه‌ریزی شده در شوروی خود

حامل روابط تولیدی کاپیتالیستی، و نتیجتاً واجد تناقض درونی است. تولید در شیوه کاپیتالیستی بر کارمزدی استوار است، هر رابطه کار و سرمایه. سرمایه‌داری آن شیوه تولیدی وارونه‌ایست که شرط افزایش ثروت تولید شده در آن، محروم ماندن تولید کنندگان مستقیم از همین ثروت است. به این معنا که طبقه تولید کننده، طبقه کارگر، در این شیوه تولید از محصول تولید خود محروم میماند. سهم طبقه کارگر از تولیدات اجتماعی تنها به آن میزان است که توان کارکردن او را تضمین کند، یعنی همچنان طبقه کارگری را برای تولید در جامعه زنده نگاه دارد. محصولات تولید به صاحب اختیاران ابزار تولید، طبقه سرمایه‌دار، تعلق میگیرد. به این ترتیب در شیوه تولید سرمایه‌داری هدف از تولید تنها تولید مایحتاج زندگی بشر نیست، بلکه تولید مایحتاج بشری تا به آنجا صورت میگیرد که به تولید سرمایه، انباشت بیشتر سرمایه، منجر شود. تحلیل مارکس تناقض درونی شیوه تولید سرمایه‌داری را در این میبیند که تولید اجتماعی در اینجا باید بناگزیب تولید سرمایه نیز باشد. همین ویژگی وقوع بحرانهای اقتصادی، یعنی عدم توانایی جامعه به ادامه تولید برای حیات خود را توضیح میدهد. هر جامعه بشری ناگزیر از تولید مایحتاج خود میباشد، اما در سرمایه‌داری، همانطور که هر بحران سرمایه‌داری به روشنی پیش چشم میلیون میلیون انسان نمایش داده، بسا اوقات که امکان فنی تولید وجود دارد، اما از نظر "اقتصادی" تولید "صرف" نمیکند، و در نتیجه متوقف میگردد. یعنی از نظر سرمایه تداوم تولید "صرف" نمیکند، چرا که تولید دیگر به سرمایه چیزی نمی‌افزاید. پس تولید اجتماعی، تولید مایحتاج جامعه نیز باید متوقف شود!

در سوسیالیسم، این درهم شکستن مناسبات کاپیتالیستی تولید است که به تملک حاصل تولید اجتماعی توسط یک طبقه، طبقه سرمایه‌دار، پایان می‌دهد. (لغومالکیت خصوصی در سوسیالیسم به این معناست، نه بمعنای "ملی کردن" سرمایه‌ها.) در سوسیالیسم، برخلاف سرمایه‌داری، تولید کنندگان در قبال کار خویش مزد، "ارزش نیروی کار" خود را دریافت نمیکنند، و تولید دیگر تولید سرمایه نیست. تولید کنندگان بمثابه اعضاء برابر جامعه از کل ثروت اجتماعی سهم برابر می‌برند، و تولید، بی‌آنکه با مانع تناقضات درونی شیوه تولید سرمایه‌داری و امکان بحران اقتصادی همراه باشد، صرفاً فعالیت سازمان یافته جامعه برای رفع نیازهای جسمی و روحی انسانهاست، و از اینرو به تصمیم کل جامعه، امکانات فنی و انسانی خود را آرایش می‌دهد. برنامه‌ریزی، در این سطح برای سوسیالیسم مکانی پیدا میکند.

اما برنامه‌ریزی مرکزی در شوروی، برنامه‌ریزی اقتصادی است که بر کار مزدی، تولید بمثابه تولید سرمایه، و نتیجتاً بر تناقض درونی و امکان وقوع بحران های اقتصادی استوار است. در شوروی دولت میتواند میزان رشد اقتصادی و الگوی تولیدی‌ای را مطابق یک برنامه و بطور از پیشی تعیین و تعقیب نماید، اما تناقض درونی شیوه تولید حاکم، اولاً او را ناگزیر از تعیین این اهداف در انطباق با ضروریات و الزامات سرمایه‌میسازد (نه صرفاً امکانات فنی و طبیعی موجود در جامعه). اگر این ضروریات مورد نظر قرار نگیرند برنامه بجای هدایت تولید، سرعت تولید را از هم می‌پاشد. ثانیاً با انکشاف اقتصاد برنامه‌ریزی شده سرمایه‌داری، برنامه‌ریزی خود به عامل بحران و بن بست تولید بدل میشود. ادامه تولید به این شیوه "به صرفه" نخواهد ماند،

بی‌آنکه جامعه امکان فنی تولید را از دست داده باشد. (کما اینکه بحران حاضر در شوروی دقیقاً چنین وضعیتی است.) به این ترتیب تمایز مهم سرمایه‌داری دولتی شوروی در قیاس با سرمایه‌داری رقابتی، که در ابتدای این بخش اشاره شد، در حقیقت امکان تعیین الگوی تولید و میزان رشد اقتصادی در چهارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری است. (۱)

در سرمایه‌داری رقابتی میزان رشد و الگوی تولید بر مبنای حرکت تک سرمایه‌ها که در رقابت با یکدیگر به این یا آن رشته سوق داده میشوند تعیین میگردد. هر تک سرمایه‌دار، بمثابة مسئول بسط و افزایش تک سرمایه خویش، تنها افق محدود سرمایه فردی را مد نظر دارد. نرخ رشد اقتصادی و الگوی تولید جامعه سرجمع تصادفی نرخ انباشت و تولیدات تک سرمایه‌داران است. اما آیا چنین عملکرد خودبخودی اقتصادی با چشم‌اندازهای طبقاتی سرمایه‌داری نیز منطبق است؟ شک نیست که چشم‌اندازهای وسیعتر طبقه - تمامی طبقه - وجود دارد که غالباً بیان خود را در متفکرین و رهبران سیاسی و اجتماعی طبقه، و مهمتر از آن در قالب جنبش‌های پایدار اجتماعی طبقه، باز مییابد. چشم‌اندازهای وسیعتری که نه فقط زیست و بازتولید طبقه را در یک چهارچوب وسیعتر تاریخی، بلکه موقعیت و قدرت اقتصادی و اجتماعی او را چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی، موقعیت و قدرت طبقه را در شکل دادن به جامعه مطابق آرمانهای خود مد نظر دارند. عملکرد اقتصادی، میزان رشد و الگوی تولید مطلوب در یک چنین چشم‌اندازی الزاماً با عملکرد "طبیعی" رقابت و دست‌نামرئی بازار قابل تحقق نیست. خصوصاً برای روسیه‌ای که دیرتر از اروپا قدم در راه سرمایه‌داری میگذارد و فی‌الحال با کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری و

استعمارگران نیرومند رقیب مواجه است، پیدایش چنین چشم‌اندازهایی و تثبیت و ریشه دوانیدن آنها در جامعه روسیه از لحاظ تاریخی بر سطح انکشاف سرمایه‌داری و اقتدار اقتصادی آن پیشی می‌گیرد. از شکل دادن به یک زیر ساخت جامع اقتصادی تا مدرنیزه شدن نظامی و نظایر اینها، امریست که از طریق تعقیب منافع شخصی تک سرمایه‌داران در بازار سرمایه‌داری برای روسیه ممکن نمیشد. تداوم سرمایه‌داری دوران تزاریسم دست بالا صنایع سبک و تولید کالاهای مصرفی دهقانی را میتوانست رشد دهد، و نه صنایع سنگین را.

برنامه های پنجساله استالین در پوشش "سوسیالیسم در یک کشور" در حقیقت الگوی تولیدی و احراز رشد اقتصادی‌ای را در جامعه تثبیت نمود که مقتضی چشم‌انداز طبقاتی بورژوازی ناسیونالیست و صنعتگرای روسیه بود،* ولی بهیچوجه صرف عملکرد بازار و رقابت سرمایه‌ها قادر به تحقق آن نمیبود. در اختیار گرفتن تقریباً همه سرمایه‌ها توسط دولت این امکان را فراهم آورد تا هزینه‌های آن شاخه‌های تولیدی که بسط تولیدات آنها از نظر اقتصادی به صرفه نبود، در حقیقت از جیب شاخه‌های تولیدی سودآور (که به‌رحال همگی اکنون در جیب دولت یکی شده بودند) تامین گردد. صنعتی شدن شتابان و شکوفایی صنایع سنگین، بخصوص صنایع نظامی (و بعدها صنایع فضایی) در حدی که توان رقابت با امپریالیست‌های حریف غربی را داشته باشند تنها

* رجوع کنید به: منصور حکمت، ایرج آذرین "خطوط اصلی یک نقد سوسیالیستی به تجربه انقلاب کارگری در شوروی" بولتن مارکسیسم و مساله شوروی، شماره ۳، فروردین ۱۳۶۷

به یمن اقتصاد برنامه‌ریزی شده در شوروی ممکن گشت. تامین منابع برای سرمایه‌گذاری‌های عظیم و تضمین نرخ رشد مورد نظر، در روسیه از قبل خلج ید و تصاحب اضافه محصول دهقانان (در برنامه‌های پنجساله اول و دوم) و استثمار خشن کارگران صورت گرفته است. (تا اوایل دهه شصت در حقیقت کارگران دستمزدی کمتر از ارزش نیروی کار خود دریافت میکردند. تنها در دهه شصت دولت ارتقاء سطح زندگی کارگران را متناسب با افزایش پارآوری آغاز کرد، ولی از اواسط دهه هفتاد مجدداً دستمزدهای واقعی پائین تراز سطح رشد کل اقتصادی نگاه داشته شده‌اند.) سرمایه‌داری دولتی همچنین به سبب سلب مالکیت از اشخاص سرمایه‌دار در حقیقت میزان مصرف شخصی بورژوازی، بمثابه یک طبقه، را از کل ارزش اضافی تولید شده در کنترل میگیرد، و به این ترتیب قادر است حجم بیشتری از ارزش اضافی را به سرمایه‌گذاری و تضمین رشد سوق دهد. همین امر توزیع ثروت را در سرمایه‌داری دولتی نسبت به سرمایه‌داری رقابتی تعدیل یافته ترمیم‌سازد. (و این نکته، برای سرمایه‌داری دولتی شوروی که پس از یک انقلاب کارگری و در پوشش "سوسیالیسم" مهباید خود را تثبیت کند اهمیت اجتماعی فراوانی داشته است. این جنبه رفرمیستی عامل مهمی بود که مدل اقتصادی شوروی را بصورت الگوئی برای بسیاری جنبش‌های اجتماعی، خصوصاً در کشورهای جهان سوم، درآورد.)

قانون عام انباشت سرمایه، همانطور که مارکس نشان داده، حامل این تناقض شیوه تولید سرمایه‌داری است که آن پروسه‌ای که افزایش و انباشت سرمایه را سبب میشود، در عین حال همان پروسه‌ای است که باعث رکود، توقف تولید و بحرانهای اقتصادی میگردد. در

سرمایه‌داری رقابتی "دست نامرئی بازار" محمل تحقق این قانون پایه‌ای است. هر تک سرمایه‌دار تنها با انگیزه سودآوری خویش عمل میکند (و ممکنست کسبش رونق بگیرد یا ورشکست شود)، ولی مجموعه عملکرد تک سرمایه‌ها نتیجه‌ای مستقل از انگیزه و سرنوشت یک یک آنها را برمی‌آورد: هم رشد و انباشت سرمایه در سطح جامعه عملی میشود، و هم، در مقاطعی، توقف تولید و بحران عمومی روی میدهد.

در سرمایه‌داری دولتی شوروی دولت بمثابة واسطه‌ای بین قوانین پایه‌ای سرمایه‌داری و عملکرد تک واحدهای اقتصادی قرار میگیرد. قوانین عام حرکت سرمایه همچنان تمامیت سرمایه اجتماعی را، که اکنون یکجا در دست دولت است، مقید میکنند، ولی در اینجا بجای دست نامرئی بازار در حقیقت دست مرئی دولت (برنامه) است که نقشی را که هر واحد تولیدی باید ایفاء کند رقم میزند. به یک معنا رابطه برنامه و تک واحد تولیدی، مشابه رابطه بازار و تک سرمایه در سرمایه‌داری رقابتی، عامل جاری شدن قوانین سرمایه‌داری است.

برنامه‌ریزی در سرمایه‌داری دولتی، عینا مانند مکانیزم بازار، از یکسو عامل انباشت است و از سوی دیگر، و دقیقا در عین انباشت سرمایه، خود بمثابة سد و مانعی در راه رشد آن و بعنوان عامل بحران‌زا عمل میکند.

تناقضات سرمایه‌داری شوروی

در پایه‌ای‌ترین سطح، مارکس منشاء آنتاگونیسم شیوه تولید

سرمایه‌داری را در کالا بودن نیروی کار (وجود کارمزدی) می‌شناسد. خصلت دوگانه و متناقض کار تحت شیوه تولید سرمایه‌داری (یعنی از یکسو کار به‌مثابه فعالیتی مشخص که تولید محصول معین و مفیدی را از نقطه نظر رفع نیازهای بشر انجام می‌دهد، و از سوی دیگر کار به‌مثابه کار انتزاعی و اجتماعی که میزان ارزش کالاها در تقابل و مبادله با یکدیگر را تعیین می‌کند) در تحلیل مارکس تناقض ذاتی این سیستم را رقم می‌زند. انکشاف و بروز این تناقض پایه‌ای در سرمایه‌داری رقابتی از طریق مکانیزم بازار و رقابت صورت می‌گیرد. مبادله و رقابت در بازار، بروز ارزش در شکل قیمت، تقسیم ارزش اضافه به اشکال سود صنعتی، بهره تجاری، و اجاره ارضی، گرایش نرخ سود در شاخه‌های مختلف به یک حد متوسط و غیره، همه اجزاء سازنده "دست نامرئی" بازار سرمایه‌داری هستند که تناقض پایه‌ای سرمایه‌داری از مجرای اینها خود را اعمال می‌کند. مارکس سیر انکشاف این تناقض را از خصلت دوگانه کالا (هم ارزش استفاده و هم ارزش مبادله) تا تناقض در پروسه انباشت، و وقوع بحرانهای اقتصادی ترسیم مینماید.

در سرمایه‌داری دولتی شوروی، به سبب محدود کردن شدید بازار، تناقض تولید کالایی طبعاً در این اشکال بروز نمی‌کند. تعیین سهمیه تولید، و ابلاغ "قیمت مطابق برنامه" به هر واحد تولیدی از طریق یک برنامه ریزی مرکزی در حقیقت بمعنای اینست که از بروز تناقض تولید کالایی در عرصه مبادله جلوگیری می‌شود. تمام سروصدا درباره از بین بردن معروف "آناارشی بازار" در حقیقت چیزی جز ممانعت از بروز تناقض این شیوه تولید در سطح مبادله نیست. اما مارکس از آناارشی بازار نیست که سخن می‌گوید، او آناارشی تولید را

در سرمایه‌داری تحلیل کرده است. مادام که کارمزدی در جامعه ابقاء شده، مادام که نیروی محرکه تولید، تولید ارزش است، تناقض در این شیوه تولید ذاتی است، و این تناقض اگر در سطح بازار و رقابت نیز ظهور نکند، در سطوح دیگری بروز خواهد کرد.

عملکرد تاریخی برنامه‌ریزی مرکزی در شوروی خود نشان می‌دهد که با کور کردن مکانیزم بازار، تناقض تولید مہتني بر کارمزدی در چه اشکال جدیدی بروز کرده است. همانطور که بالاتر اشاره کردیم تضعیف مکانیزم بازار و جایگزینی آن با برنامه‌ریزی مرکزی این هدف را دنبال می‌کرده است تا کالاهایی که بنابه مکانیزم بازار (قیمت تمام شده، میزان تقاضا و ...) تولیدشان به صرفه نبود، یا تولید چنین حجمی از آنها به صرفه نبود، بتوانند در این اقتصاد تولید شوند. اما بلافاصله اینجا این مساله مطرح می‌شود که در چنین اقتصادی عملکرد و میزان موفقیت یک واحد تولیدی را چگونه می‌سنجند؟ در سرمایه‌داری رقابتی برای هر تک سرمایه‌دار سود انگیزه انباشت و درجه سودآوری شاخص موفقیت است. اما در یک اقتصاد دولتی برنامه‌ریزی شده چه باید کرد؟ در شوروی مساله قیمت گذاری در برنامه (یا باصطلاح رایج "شکل‌گیری قیمت‌ها") و تعیین معیاری برای ارزیابی عملکرد تک واحدهای تولید همواره معضلی بوده است. سیستم قیمت گذاری و سنجیدن عملکرد تک واحد تولیدی، که از زمان استالین تا به امروز (یعنی تا پیش از پرسترویکا) طی مراحل تکمیل شده است، در اساس چنین است که عملکرد هر تک واحد متناسب با حجم مواد اولیه و انرژی به‌کار گرفته و همچنین کار صرف شده تعیین می‌شود. به‌عبارت دیگر معیار سنجش عملکرد یک کارخانه حجم تولید ("تولید ناخالص" GROSS PRODUCT) آن

است. این معیار که در شوروی سیستم "وال" (VAL) خوانده میشود در حقیقت بهای تولیدات هر واحد تولیدی را با حجم مواد اولیه، انرژی بکار رفته، و نیروی کار مصرف شده در آن واحد تولیدی محاسبه میکند. قیمت عرضه محصولات واحدها در بازار، یا در مبادله با سایر واحدها، از طرف برنامه مرکزی تعیین میشود و ممکنست بالاتر یا پائین تر از قیمت تمام شده واقعی برای واحد مربوطه باشد، اما سیستم "وال" که برای ارزیابی عملکرد هر واحد بکار میرود مستقل از قیمت عرضه محصولات است و بنابراین بالا یا پائین بودن قیمت ها، و کلا میزان سود یا زیان هر تک واحد، تاثیری بر انگیزه آن برای بسط تولید ندارد. روشن است که سیستم "وال" و این سیاست قیمت گذاری در خدمت اینست تا هر واحد را به تولید هرچه بیشتر سوق دهد. به این ترتیب برنامه ریزی اقتصادی، علیرغم (یا به سبب) اینکه مکانیزم بازار و محرکه سود را برای تک واحد تولیدی از میان برده، با تعبیه این محرکه درونی برای هر واحد تولیدی، تامین نرخ رشدی بالاتر از عملکرد بازار را تعقیب میکند. و واقعیت اینست که در نتیجه این روش در عمل نیز اقتصاد شوروی توانسته است در مقاطعی (بخصوص در دهه ۳۰، و بعد در دهه ۵۰) به نرخ رشد بیسابقه‌ای دست پیدا کند. همین واقعیت مدام از سوی زمامداران و آیدئولوگهای شوروی شاهی برای امحاء سرمایه‌داری در شوروی گرفته میشد. ادعا میشد که شوروی با ملی کردن وسیع سرمایه‌ها و برنامه‌ریزی مرکزی توانسته است با پرهم زدن مکانیزم بازار و حذف انگیزه سود برای هر واحد تولیدی، اکنون تولید را عاری از تناقضات معمول در شیوه تولید سرمایه‌داری مداوماً به پیش ببرد. اما این صرفاً ظاهر قضیه بود. بیشک اقتصاد

شوروی با مالکیت عمومی دولت انگیزه سود را برای تک واحد حذف کرده، اما برای کل اقتصاد شوروی، از آنجا که تولید هنوز بر اساس کالا بودن نیروی کار، یعنی براساس کار مزدی و استثمار کارگر قرار دارد، تولید محصولات همچنان تولید ارزش مبادله، و انگیزه تولید استخراج ارزش اضافه و انباشتن بر سرمایه است. (رواج غیر قابل صرفنظر پول در این اقتصاد خود گویای همین واقعیت است.) ابقاء کارمزدی، یعنی تولید ارزش مبادله، دینامیزم انباشت سرمایه‌داری شوروی را، با وجود برنامه‌ریزی‌ای که از بروز تناقض در اشکال شناخته شده بازار سرمایه‌داری رقابتی جلوگیری میکند، عیناً دچار تناقضات و بحرانیها میسازد. اکنون نه فقط بررسی تئوریک، بلکه گذشت زمان و واقعیات تجربی وجود این تناقضات را در اقتصاد شوروی اثبات کرده‌اند.

— انگیزه ائتلاف در کنار انگیزه گسترش تولید

در سرمایه‌داری رقابتی هر تک سرمایه‌دار همواره سعی دارد تا در مصرف مواد اولیه و نیروی کار برای هر واحد محصول صرفه جویی کند. چرا که در سرمایه‌داری رقابتی قیمت محصول، مستقل از هزینه‌ای که این تک سرمایه‌دار صرف تولید محصول خود نموده، در هر مقطع برابر با قیمت بازار آن محصول و میزانی ثابت است. بنابراین تک سرمایه‌دار هرچه هزینه کمتری بابت واحد محصول صرف کند، از آنجا که همچنان محصول را به قیمت بازار میفروشد، سود خود را افزایش داده است.

اما برنامه‌ریزی اقتصادی در شوروی، با سیستم "وال"، هر کارخانه را به این سوق میدهد تا مواد اولیه و نیروی کار بیشتری برای هر واحد محصول صرف کند. بعبارت دیگر هرچه در هزینه‌ها کمتر صرفه‌جویی شود، عملکرد کارخانه بهتر خواهد بود! این آشکارا موجب میشود که تشویق به اتلاف منابع همزمان با تشویق به تولید هرچه بیشتر ذاتی برنامه‌ریزی اقتصادی شوروی شود. این جنبه از اقتصاد شوروی چنان عمومیت دارد که منجر به ظهور دیدگاهی شده است که مشخصه اقتصاد شوروی را فقدان تولید بمعنای واقعی کلمه میداند و آنرا "اقتصاد اتلاف" میخواند. این دیدگاه بیشک نادرست است، اما خبر از وسعت و ذاتی بودن این پدیده در اقتصاد شوروی میدهد. (۲)

— نزول کیفیت و اجناس غیر قابل استفاده

کیفیت نازل کالاهای شوروی یک معضل دائمی این اقتصاد بوده است. علل این امر بهیچوجه ناتوانی تکنولوژیک و علمی شوروی نیست، چرا که در برخی رشته‌ها، مشخصاً شاخه صنایع نظامی و فضایی، یعنی شاخه‌هایی که به سبب رقابت‌های سطح جهانی استاندارد معینی از کیفیت ضروری است، شوروی قادر است محصولاتی با کیفیتی در سطح جهانی تولید کند. اما گذشته از این شاخه‌های استثنایی تولید، کیفیت نازل اجناس ساخت شوروی، بخصوص کالاهای مصرفی، یک ویژگی ذاتی اقتصاد شوروی است. سیستم "وال" و گرایش هر تک واحد تولیدی به صرف هرچه بیشتری از مواد اولیه برای هر واحد محصول، که

بالاتر اشاره شد، پلافاصله تاثیرش را بر کیفیت محصول نیز آشکار میکند. حجم و وزن زیاد، زمختی و نخراشیدگی کالاهای ساخت شوروی نتیجه اجتناب ناپذیر همین تدابیر برنامه‌ریزی مرکزی است. تدابیری که تنها به بهای بی‌اعتنایی به کیفیت محصول قادر است حجم تولید ("رشد") را افزایش دهد. این تناقض بین افزایش کمیت و نزول کیفیت در اقتصاد شوروی چنان رایج است که یک معضل اقتصاد شوروی میزان افزایش "اجناس غیرقابل فروش" بوده است. در دو سه سال گذشته خود روزنامه‌ها و مجله‌های شوروی مرتباً اخباری درج می‌کرده‌اند که حاکی از پیدا شدن ائبارهای جدید "کالاهای نایابی" بود که بدلیل کیفیت بسیار نامرغوبشان هیچکس جرات عرضه آنها به بازار را نداشت! مقایسه این پدیده با موارد فوق تولید (اشباع تولید) در سرمایه‌داری‌های رقابتی جالب است. یکی از وجوه اشکال بحران در سرمایه‌داری‌های رقابتی ائبار شدن کالاهای زیادی است که علیرغم اینکه ارزش استفاده دارند، به سبب سقوط قیمت‌های بازار عرضه آنها به بازار برای سرمایه‌دار صاحب آنها صرف نمیکنند. در سرمایه‌داری دولتی "برنامه‌ریزی شده" شوروی، از آنجا که قیمت بازار برای تک واحد تولیدی عامل محرکی نیست، همین پدیده بصورت ائبار اجناسی در می‌آید که از نظر تک واحد تولیدی همچنان ارزش مبادله دارد، اما خصوصیت ارزش استفاده بودن خود را از دست داده است. (۳)